موسسه مطالعات و
تحقیقات اجتماعی
۱۳۳۷

شهر؛ در میانه زندگی

ویژه‌نامه روز جهانی شهر - آبان‌ماه سال ۱۴۰۵




بسم الله

شهر؛ در میانه زندگی

ویژه‌نامه روز جهانی شهر؛ خوانش‌هایی از فضا، جامعه و زندگی روزمره

◆مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، بخش مطالعات شهری و منطقه‌ای، با همکاری گروه جامعه‌شناسی شهری و منطقه‌ای انجمن جامعه‌شناسی ایران و انجمن علمی دانشجویی بین رشته‌ای مطالعات شهری دانشگاه تهران

◆دبیر ویژه‌نامه:
محمد محمدی

◆صفحه‌آرا:
محمدعلی حسین بیک

◆هیئت تحریریه:
حسین ایمانی جاجرمی، محمد محمدی، راضیه رهنما، محمد اسکندری‌نسب، هانیه امیری، طاهره جورکش، محمد نظرپور، روشا جعفری، حمیدرضا بهمن‌پور، سلما م.قاضی

◆رایانامه‌ها:
انجمن جامعه شناسی ایران
info@isa.org.ir

موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی
isr@ut.ac.ir

انجمن علمی مطالعات شهری و منطقه‌ای
urbanstudiesassociation.ut@gmail.com

بهره‌برداری از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران
بخش مطالعات شهری و منطقه‌ای

انجمن جامعه‌شناسی ایران
گروه جامعه‌شناسی شهر و مطالعات منطقه‌ای

انجمن علمی دانشجویی بین رشته‌ای مطالعات شهری

فهرست

روز جهانی شهرها؛ زیرساخت‌های اجتماعی، سرمایه پنهان شهرها / حسین ایمانی جاجرمی ۷

برای روز جهانی شهرسازی / راضیه رهنما ۱۰

وقتی تهران ما را به مصرف آب بیشتر سوق می‌دهد / محمد اسکندری‌نسب ۱۱

شهرها چگونه پذیرای زیست ما می‌شوند؟ / هانیه امیری ۱۴

شهر بهتر برای چه کسی؟ سیاست رؤیت‌پذیری زنان و حق شهر / طاهره جورکش ۱۷

شهر در حرکت؛ بازاندیشی در نسبت‌مان با فضا و جامعه / محمد نظرپور ۱۹

شهر و مسئله استطاعت‌پذیری / حمیدرضا بهمن‌پور ۲۱

وقتی جامعه‌شناس پایش به شهر باز می‌شود / محمد محمدی ۲۴

پیش از آنکه شهری در جهانی زاده شود / سلما م.قاضی ۲۹

تک‌صدایی شهر؛ شهر تصویر چه کسانی را بازتاب می‌دهد؟ / روشا جعفری ۳۱

شهر؛ در میانه زندگی

روز جهانی شهرها؛ زیرساخت‌های اجتماعی، سرمایه پنهان شهرها

یادداشت به مناسب روز جهانی شهرها ۲۰۲۶

حسین ایمانی جاجرمی، رئیس موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی
دانشگاه تهران

عادت کرده ایم شهرها را با ساختمان‌ها، خیابان‌ها، پل‌ها، شبکه حمل‌ونقل و پروژه‌های عمرانی بشناسیم. در گزارش‌های توسعه شهری نیز بیشتر تعداد واحدهای مسکونی ساخته‌شده، طول بزرگراه‌ها و میزان سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های کالبدی، معیار سنجش پیشرفت قرار می‌گیرند. اما در این میان، پرسشی اساسی کمتر مطرح می‌شود: چه چیزی مردم را در شهر به یکدیگر پیوند می‌دهد و امکان زندگی مشترک یا همان زیست اجتماعی را برای آنان فراهم می‌کند؟

شهر تنها مکانی برای سکونت جمعیتی انبوه نیست؛ عرصه‌ای برای شکل‌گیری روابط اجتماعی، اعتماد، همکاری، هویت و احساس تعلق است. از این منظر، کیفیت زندگی شهری را نمی‌توان فقط با آنچه ساخته شده است سنجید؛ باید دید این محیط چه فرصت‌هایی برای ارتباط و پیوند انسان‌ها با یکدیگر و مشارکت آنان در زندگی جمعی فراهم می‌کند. روز جهانی شهرها فرصتی برای توجه به این بُعد کمتر دیده‌شده توسعه شهری است.

زیرساخت‌های اجتماعی؛ مکان‌هایی که جامعه را می‌سازند.

زیرساخت اجتماعی به فضاها و نهادهایی گفته می‌شود که امکان دیدار، تعامل، ایجاد پیوند، شکل‌گیری شبکه های اجتماعی و فعالیت مشترک مردم را فراهم می‌کنند. پارک محله، کتابخانه عمومی، مدرسه، مرکز فرهنگی، زمین بازی، بازار محلی و فضاهای عمومی در دسترس، نمونه‌هایی از این زیرساخت‌ها هستند. اهمیت آن‌ها فقط به خدماتی که ارائه می‌کنند محدود نمی‌شود؛ این مکان‌ها می‌توانند زمینه‌ساز شکل‌گیری روابطی باشند که بدون آن‌ها به‌سختی پدید می‌آیند.

در یک پارک محلی، همسایه‌ها به‌تدریج یکدیگر را می‌شناسند؛ در کتابخانه، افراد با علایق مشترک ارتباط برقرار می‌کنند؛ در مدرسه، خانواده‌ها با یکدیگر آشنا می‌شوند و در یک مرکز اجتماعی همچون پاتوق محله یا سرای محله، شهروندان فرصت می‌یابند برای حل مسائل مشترک همکاری کنند. تکرار چنین تعاملاتی می‌تواند از آشنایی‌های ساده، شبکه‌هایی از ارتباط و همکاری بسازد و به‌تدریج اعتماد متقابل و آمادگی برای اقدام جمعی را افزایش دهد.

این همان فرایندی است که در ادبیات جامعه‌شناسی با مفهوم سرمایه اجتماعی بررسی می‌شود. سرمایه اجتماعی را می‌توان در شبکه‌های روابط، اعتماد و هنجارهای همکاری جست‌وجو کرد؛ منابعی اجتماعی که به افراد و گروه‌ها امکان می‌دهند در موقعیت‌های مختلف به یکدیگر

اتکا کنند و برای دستیابی به اهداف مشترک دست به اقدام بزنند.

البته هر فضای عمومی الزاماً سرمایه اجتماعی تولید نمی‌کند. کیفیت طراحی، دسترسی اقتصادی و فیزیکی، امنیت، امکان حضور گروه‌های متفاوت و شیوه اداره فضا تعیین می‌کنند که آیا یک مکان به تعامل اجتماعی کمک خواهد کرد یا به فضایی کم‌استفاده و انحصاری تبدیل خواهد شد. شبکه‌های اجتماعی نیز همیشه فراگیر و سودمند نیستند؛ گاهی روابط درون‌گروهی قوی می‌شوند، اما ارتباط میان گروه‌های متفاوت شکل نمی‌گیرد. ازاین‌رو، شهر به فضاهایی نیاز دارد که علاوه بر تقویت پیوندهای درون محله، امکان آشنایی و همکاری میان افراد با پیشینه‌ها و موقعیت‌های اجتماعی متفاوت را نیز فراهم کنند.

شعار روز جهانی شهرها در سال ۲۰۲۶، «بازآفرینی شهر: مسکن مناسب برای همه»، فرصتی برای پیوند دادن بحث زیرساخت‌های اجتماعی با مسئله عدالت شهری است. بازآفرینی محله‌ها زمانی موفق است که علاوه بر بهبود ساختمان‌ها و فضاهای عمومی، امکان زندگی و ماندن ساکنان را حفظ کند.

شهر بدون روابط اجتماعی، توسعه‌یافته نیست.

در شرایطی که تنهایی، تک زیستی، انزوای اجتماعی و کاهش فرصت‌های تعامل حضوری به نگرانی‌هایی جدی در جوامع معاصر تبدیل شده‌اند، اهمیت زیرساخت‌های اجتماعی بیش از پیش آشکار می‌شود. توسعه شهری اگر صرفاً به افزایش ظرفیت کالبدی شهر محدود بماند، ممکن است هم‌زمان با گسترش ساختمان‌ها، فرصت‌های زندگی جمعی را تضعیف کند.

محله‌ای را تصور کنیم که در آن فضای عمومی مناسب وجود ندارد، مدرسه و کتابخانه از دسترس ساکنان دورند، هزینه استفاده از امکانات بالاست و مردم بیشتر وقت خود را در رفت‌وآمدهای طولانی می‌گذرانند. در چنین شرایطی، حتی اگر مسکن و معابر از نظر فنی استاندارد باشند، فرصت شکل‌گیری روابط پایدار و همکاری‌های محلی ممکن است کاهش یابد. در مقابل، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اجتماعی می‌تواند به تقویت شبکه‌های حمایت متقابل، انتقال اطلاعات، همکاری برای حل مسائل محله و افزایش توان جامعه برای مواجهه با بحران‌ها کمک کند. محله‌ای که مردم آن یکدیگر را می‌شناسند و شبکه‌هایی از ارتباط و اعتماد در آن شکل گرفته است، بالقوه از ظرفیت بیشتری برای بسیج منابع محلی و همکاری در شرایط دشوار برخوردار است.

از این منظر، زیرساخت‌های اجتماعی هزینه‌ای اضافی در کنار پروژه‌های عمرانی نیستند؛ بخشی از ظرفیت توسعه و تاب‌آوری شهر به شمار می‌روند. البته آثار آن‌ها خودکار و فوری نیست و به کیفیت فضاها، استمرار فعالیت‌ها، مشارکت مردم و عدالت در دسترسی وابسته است.

بازآفرینی شهری برای چه کسانی؟

شعار روز جهانی شهرها در سال ۲۰۲۶، «بازآفرینی شهر: مسکن مناسب برای همه»، فرصتی برای پیوند دادن بحث زیرساخت‌های اجتماعی با مسئله عدالت شهری است.

بازآفرینی محله‌ها زمانی موفق است که علاوه بر بهبود ساختمان‌ها و فضاهای عمومی، امکان زندگی و ماندن ساکنان را حفظ کند.

اگر بهسازی محیط به افزایش هزینه سکونت و بیرون رانده شدن خانوارهای کم‌درآمد بینجامد، شبکه‌های اجتماعی موجود و سرمایه های اجتماعی حاصله از آن نیز ممکن است آسیب ببینند. جابه‌جایی اجباری یا ناخواسته ساکنان می‌تواند پیوندهای همسایگی، شبکه‌های حمایت متقابل و ارتباطاتی را از میان ببرد که طی سال‌ها شکل گرفته‌اند.

بنابراین، ارزیابی پروژه‌های شهری باید فراتر از تغییرات کالبدی و ارزش املاک برود. باید پرسید این پروژه‌ها چه اثری بر روابط اجتماعی، دسترسی گروه‌های مختلف به خدمات، امکان مشارکت مردم و تداوم زندگی جمعی در محله دارند. مسکن مناسب نیز فقط یک واحد ساختمانی نیست؛ خانه در محله‌ای معنا پیدا می‌کند که ساکنان آن به مدرسه، فضای عمومی، خدمات، فرصت‌های شغلی و شبکه‌های اجتماعی دسترسی داشته باشند.

جامعه‌شناسی شهری؛ از شناخت مسئله تا اثرگذاری بر سیاست.

توجه به زیرساخت‌های اجتماعی مستلزم تقویت پژوهش‌های شهری است؛ پژوهش‌هایی که شهر را نه فقط به‌عنوان یک کالبد، بلکه همچون یک واقعیت اجتماعی مطالعه کنند. لازم است بدانیم کدام فضاها و نهادها در محله‌های مختلف به شکل‌گیری شبکه‌های اجتماعی کمک می‌کنند، چه گروه‌هایی از دسترسی به آن‌ها محروم‌اند، مردم چگونه از این امکانات استفاده می‌کنند و سرمایه‌گذاری شهری در حوزه زیرساخت های اجتماعی چه پیامدهایی برای روابط اجتماعی دارد؟ کدام دسته از شهروندان به زیرساخت ها دسترسی دارند و کدام گروه ها و دسته ها از زیرساخت ها محرومند یا دسترسی آن ها با هزینه های گزاف ممکن می شوند؟ آیا شهروندی زیرساختی به معنای دسترسی به تمامی امکانات و زیرساخت هایی که زندگی شهری را ممکن می کند برای همگان فراهم است؟

در این مسیر، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران جایگاهی مهم دارد. این مؤسسه که از مراکز پیشگام پژوهش اجتماعی دانشگاهی در ایران است، از طریق مطالعات شهری و بررسی مسائل اجتماعی تهران، در شکل‌گیری سنت پژوهش علمی درباره شهر و مسائل آن سهم داشته است. تداوم و تقویت این نقش می‌تواند به پیوند میان دانش جامعه‌شناختی، تجربه زیسته شهروندان و تصمیم‌گیری‌های شهری کمک کند.

جامعه‌شناسی ایران نیز نیازمند توجه بیشتر و سازمان‌یافته‌تر به جامعه‌شناسی شهری است؛ حوزه‌ای که باید علاوه بر توصیف مسائل، سازوکارهای شکل‌گیری نابرابری‌های فضایی، دگرگونی روابط اجتماعی، نقش نهادهای محلی و پیامدهای سیاست‌های شهری را بررسی کند. مطالعه زیرساخت‌های اجتماعی و سرمایه اجتماعی می‌تواند یکی از محورهای مهم این برنامه پژوهشی باشد؛ به‌ویژه اگر با پژوهش‌های میدانی محله‌محور، ارزیابی اجتماعی پروژه‌ها و گفت‌وگوی مستمر با مدیران شهری و شهروندان همراه شود.

روز جهانی شهرها یادآور این حقیقت است که شهر را فقط با آنچه ساخته‌ایم نمی‌توان سنجید؛ باید به روابطی نیز توجه کنیم که امکان زندگی مشترک را فراهم می‌کنند. شهرهای زنده فقط از بتن، فولاد و آسفالت ساخته نمی‌شوند؛ آن‌ها به مکان‌هایی نیاز دارند که مردم در آن‌ها یکدیگر را ببینند، اعتماد کنند، شبکه‌های اجتماعی بسازند و برای آینده مشترک خود همکاری کنند. سرمایه‌گذاری در این زیرساخت‌ها، سرمایه‌گذاری در خود جامعه شهری است.

روز جهانی شهرها یادآور این حقیقت است که شهر را فقط با آنچه ساخته‌ایم نمی‌توان سنجید؛ باید به روابطی نیز توجه کنیم که امکان زندگی مشترک را فراهم می‌کنند. شهرهای زنده فقط از بتن، فولاد و آسفالت ساخته نمی‌شوند؛ آن‌ها به مکان‌هایی نیاز دارند که مردم در آن‌ها یکدیگر را ببینند، اعتماد کنند، شبکه‌های اجتماعی بسازند و برای آینده مشترک خود همکاری کنند.

برای روز جهانی شهرسازی

راضیه رهنما
پژوهشگر دکتری شهرسازی

روز جهانی شهرسازی، در ساحت اندیشه‌ی معاصر، نه به‌مثابه‌ی مناسکی حرفه‌ای بلکه به‌عنوان موقعیتی شناختی برای بازاندیشی در نسبت میان فضا، قدرت و سوژگیِ شهرساز قابل قرائت است. در این قرائت، شهرسازی دیگر صرفاً نظامی از تکنیک‌ها و رویه‌های کالبدی نیست، بلکه صورتی از عقلانیت سیاست‌گذارانه است که در بطن آن، تولید فضا به‌مثابه‌ی کنش سیاسیِ متجسد در امر مادی فهمیده می‌شود. از منظر هستی‌شناسی قدرت، شهر همواره میدانِ تجسد و مقاومت نیروهای هژمونیک است. در چنین میدان آکنده از منازعه‌ای، شهرساز نه مجری خط‌مشی‌های برون‌زا، بلکه کنشگرِ مولدِ معنا در قلمرو سیاستِ فضایی است. او با درک دیالکتیک میان نظم و آزادی، میان کنترل و خودآیینی، در مقام سیاست‌گذارِ فضامند ظاهر می‌شود؛ کسی که به‌جای انفعال در برابر ساختارهای مسلط، به تولید بازنمایی‌های بدیل از امر شهری مبادرت می‌ورزد. در این سطح، «برنامه شهری» دیگر نه سندی فنی، بلکه متنی گفتمانی است؛ برساخته‌ای از دانش و قدرت که در شبکه‌ای از منافع، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها تنیده می‌شود. از این منظر، شهرساز باید به سوژه‌ای تأملی بدل گردد که قادر است با بهره‌گیری از عقل انتقادی، سیاست فضا را در قالب نظریه و عمل به پرسش بکشد. بدین‌سان، روز جهانی شهرسازی، نه صرفاً روز تجلیل از حرفه‌ای کاربردی، بلکه فراخوانی است به بازگشت به ذاتِ تفکر شهرسازی؛ به درک شهرسازی به‌مثابه‌ی «پراکسیس سیاست فضایی» که در آن، شهرساز در مقام فاعل اندیشنده، میان ساختارهای اقتدار و افق‌های رهایی‌بخش میانجی‌گری می‌کند. در این افق مفهومی، شهرسازی نوعی سیاست‌ورزیِ معرفت‌شناسانه است؛ سیاستی که از سطح نهادها فراتر رفته و در خودِ سازمان فضایی زیست روزمره نهادینه می‌شود؛ بنابراین، شهرساز به‌منزله‌ی سیاست‌گذار، نه صرفاً طراحِ فرم‌های کالبدی، بلکه مؤلفِ معناهای اجتماعی، تنظیم‌گرِ سازوکارهای قدرت و معمارِ سوژه‌گیِ مدنی است. روز جهانی شهرسازی، بدین معنا، یادآور این حقیقت بنیادین است که هر نقشه، هر طرح و هر تصمیم فضایی، شکلی از سیاست است؛ و شهرساز، در این میان، سیاست‌مداری است که ابزارش نه گفتمانِ قانون، بلکه معماریِ فضاست.

وقتی تهران ما را به مصرف آب بیشتر سوق می‌دهد.

محمد اسکندری‌نسب، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران



وقتی از بحران آب در تهران حرف می‌زنیم، معمولاً تصویر آشنایی پیش چشم می‌آید: سدهای کم‌آب، شبکه فرسوده، مصرف بالا و شهروندی که باید کمتر مصرف کند. اما کافی است کمی به جزئیات مصرف آب در خانه نگاه کنیم تا مسئله شکل دیگری پیدا کند. در بررسی کارشناسی تعرفه‌های آب شرب سال ۱۳۹۴، از ۱۳۰ لیتر مصرف روزانه آب به‌ازای هر نفر، ۴۳ لیتر به استحمام و ۲۶ لیتر به دستشویی و توالت اختصاص دارد. یعنی این دو بخش روی‌هم بیش از نیمی از مصرف روزانه را تشکیل می‌دهند و استحمام به‌تنهایی بزرگ‌ترین بخش مصرف خانگی آب در این الگوست.

اما چرا این‌همه آب در حمام مصرف می‌شود؟

پاسخ ساده این است که مردم زیاد حمام می‌کنند یا مدت طولانی زیر دوش می‌مانند. اما پرسش دقیق‌تر این است: چرا بعضی افراد بیست، سی، چهل دقیقه یا حتی بیشتر در حمام می‌مانند؟ آیا تمام این زمان صرف شست‌وشو می‌شود؟

در پژوهشی که همراه با رسول محسن‌زاده و لیلا فاتحی درباره دگردیسی حمام و نسبت آن با تجربه شهری در تهران انجام دادیم، روایت مشارکت‌کنندگان نشان می‌داد که حمام برای برخی از آنها فقط مکانی برای نظافت نیست؛ جایی برای تنها بودن، فکر کردن، رفع خستگی، سکوت و بازیابی آرامش است. در مصاحبه‌ها، به‌طور میانگین حدود ۲۵ درصد زمان حضور افراد در حمام صرف شست‌وشو، به‌ویژه شستن سر و مو، می‌شد و زمان باقی‌مانده با تعابیری مانند آبتنی، آرامش، فکرکردن و وقت‌گذرانی توضیح داده می‌شد.

اگر ماندن طولانی زیر دوش فقط نتیجه بی‌اطلاعی از بحران آب بود، شاید اطلاع‌رسانی یا افزایش تعرفه می‌توانست بخش بزرگی از مسئله را حل کند. اما وقتی حمام به محلی برای آرام‌کردن تن و ذهن تبدیل می‌شود، باید مسئله را در تجربه گسترده‌تری از زندگی شهری جست‌وجو کرد.

در شهر ایرانی گذشته، میان خانه و شهر فضاهای واسطه‌ای وجود داشت: محله، کوچه و حیاط. فرد از خیابان مستقیماً وارد خصوصی‌ترین بخش زندگی نمی‌شد. محله و کوچه قلمروهایی تا حدی آشنا بودند و حیاط نیز میان خانه و بیرون فاصله ایجاد می‌کرد. با عمودی‌شدن سکونت، کوچک‌شدن خانه‌ها و تضعیف برخی روابط محله‌ای، بسیاری از این واسطه‌ها کم‌رنگ شده‌اند. اکنون ممکن است فرد از مترو، بزرگراه یا خیابان شلوغ تقریباً بی‌واسطه وارد آپارتمان شود. بیرون و درون، بیش از گذشته از یکدیگر جدا شده‌اند.

در نظریات جابه‌جایی فضایی (Spatial Displacement) نیز جابه‌جایی لزوماً به معنای اخراج فیزیکی از محل نیست. فرد ممکن است همچنان در همان شهر زندگی کند، اما احساس تعلق خود به مکان و شبکه‌های آشنای پیرامونش را از دست بدهد. پژوهش ما این وضعیت را نوعی پس‌رانده‌شدن هویتی و فضایی در تهران معاصر در نظر می‌گیرد.

در مصاحبه‌ها رد این تجربه دیده می‌شد. یکی از مشارکت‌کنندگان تهران را تقریباً به «کار، خانه و مسیری که بین این دوتاست» تقلیل می‌داد. برخی دیگر پس از استفاده از مترو، اتوبوس یا تاکسی احساس نیاز بیشتری به شست‌وشو داشتند. اینجا «آلودگی» معنایی فراتر از گردوغبار و میکروب پیدا می‌کند.

مری داگلاس نشان می‌دهد که مرزهای بدن با مرزهای اجتماعی و فرهنگی ارتباط دارند و احساس آلودگی می‌تواند با احساس تهدید نسبت به نظم اجتماعی همراه باشد. یک قاشق استفاده‌شده توسط فردی ناشناس ممکن است آلوده احساس شود، درحالی‌که همان قاشق در دست یکی از اعضای خانواده الزاماً چنین حسی ایجاد نمی‌کند. تفاوت فقط زیستی نیست؛ نسبت میان «خودی» و «دیگری» نیز دخالت دارد.

در تجربه برخی مشارکت‌کنندگان پژوهش، شهر نیز به فضایی ناشناس و پس‌زننده تبدیل شده بود. در چنین وضعیتی، استحمام می‌تواند به تلاش برای زدودن اثر «بیرون» از بدن و بازسازی مرز میان خود و دیگری تبدیل شود.

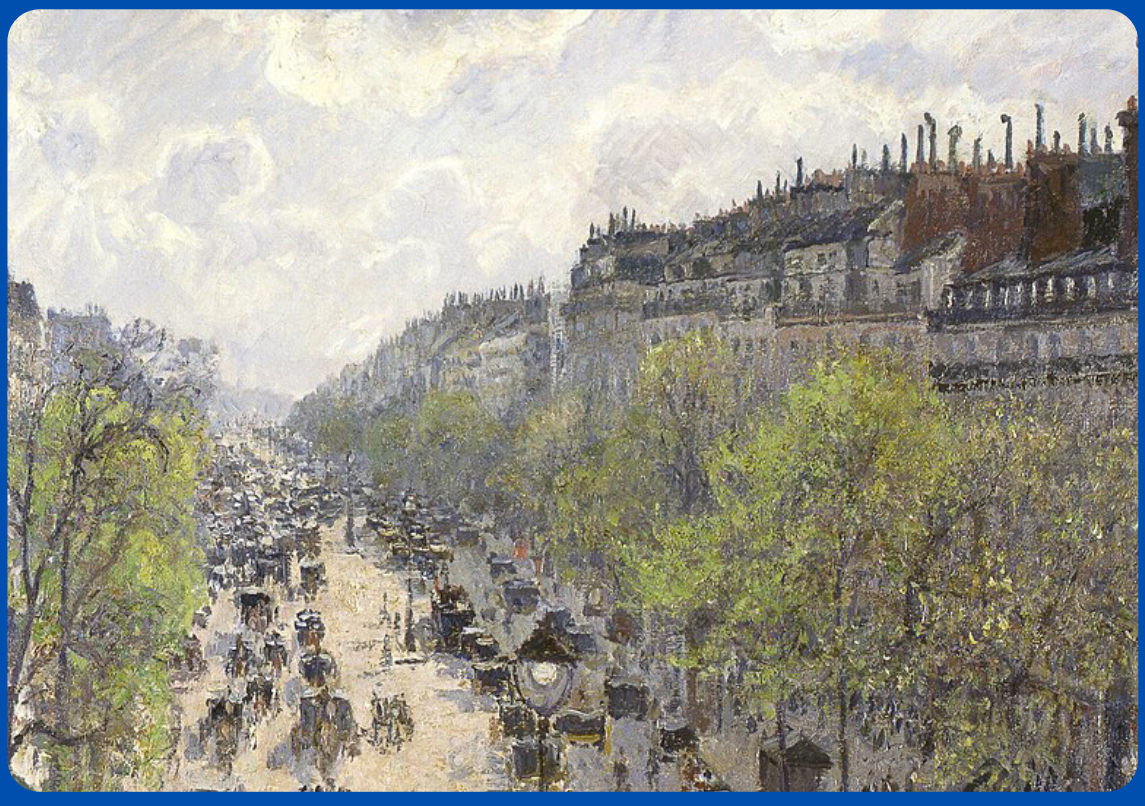
این مسئله احتمالاً در شرایط شیوع بیماری‌های واگیردار نیز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ زمانی که تماس با محیط و دیگران بیش از قبل با احتمال آلودگی پیوند می‌خورد و میل به نظافت می‌تواند در برخی افراد شدت گیرد و حتی شکل‌های افراطی و وسواس‌گونه پیدا کند. این موضوع البته در پژوهش حاضر مستقیماً سنجیده نشده و نیازمند بررسی مستقل است.

آنتونی گیدنز برای فهم بخش دیگری از مسئله، مفهوم «امنیت هستی‌شناختی» را پیش می‌کشد. انسان برای ادامه زندگی روزمره به احساسی از ثبات، تداوم و قابل‌اعتمادبودن جهان نیاز دارد. وقتی فضای پیرامون آشفته، متراکم یا غیرقابل پیش‌بینی تجربه شود، فرد می‌کوشد در مقیاس کوچک‌تری احساس کنترل را بازسازی کند. بدن و روتین‌های روزمره یکی از این قلمروها هستند.

حمام از این منظر اهمیت پیدا می‌کند: در بسته می‌شود، ارتباط با بیرون کاهش می‌یابد، فرد تنها می‌ماند و صدای آب جای بسیاری از صداهای شهر را می‌گیرد. برای برخی افراد این چند متر مربع به یکی از معدود فضاهای

در شهر ایرانی گذشته، میان خانه و شهر فضاهای واسطه‌ای وجود داشت: محله، کوچه و حیاط. فرد از خیابان مستقیماً وارد خصوصی‌ترین بخش زندگی نمی‌شد. محله و کوچه قلمروهایی تا حدی آشنا بودند و حیاط نیز میان خانه و بیرون فاصله ایجاد می‌کرد.

قابل‌کنترل زندگی روزمره تبدیل می‌شود.
این وضعیت از نظر تاریخی نیز قابل توجه است. حمام در دوره قاجار عمدتاً فضایی عمومی و چندکارکردی بود؛ محلی برای شست‌وشو، معاشرت، برخی مناسک و فعالیت‌های دیگر. با گسترش لوله‌کشی، تغییر مفهوم بهداشت و انتقال حمام به داخل خانه، این فضای جمعی به یکی از خصوصی‌ترین فضاهای زندگی تبدیل شد.
در نتیجه با وضعیتی متناقض روبه‌رو هستیم: حمامی که زمانی بخشی از زندگی جمعی بود، امروز برای برخی افراد به پناهگاهی در برابر زندگی جمعی تبدیل شده است.
پژوهش ما ادعای تعمیم آماری این یافته‌ها به همه شهروندان تهران را ندارد. مسئله، نشان‌دادن سازوکاری است که در بحث‌های معمول درباره مصرف آب کمتر دیده می‌شود. ممکن است بخشی از مصرف خانگی آب با کیفیت تجربه شهر، احساس آلودگی، ضعف فضاهای عمومی و نیاز به خلوت ارتباط داشته باشد.
بنابراین سیاست کاهش مصرف آب اگر فقط به شهروند بگوید «کمتر مصرف کن»، بخشی از مسئله را ندیده است. پشت یک دوش طولانی گاهی فقط بی‌توجهی به بحران آب نیست؛ ممکن است خستگی، نیاز به سکوت، احساس آلودگی یا تلاش برای بازپس‌گرفتن اندکی کنترل از زندگی روزمره نیز وجود داشته باشد.
برای فهم بحران آب تهران شاید لازم باشد کمی از کنتور فاصله بگیریم و به خود شهر نگاه کنیم. اینکه مردم چقدر آب مصرف می‌کنند مهم است؛ اما اینکه چرا زیر دوش می‌مانند نیز پرسشی شهری و اجتماعی است.
این یادداشت بر مبنای مقاله علمی «دگردیسی حمام از فضای جمعی به خلوت خصوصی: تحلیل پیامدهای هویت‌زدایی شهری بر بحران آب در تهران» نوشته شده است؛ نوشته رسول محسن‌زاده، محمد اسکندری‌نسب و لیلا فاتحی که در سال ۱۴۰۵ در دوره دوم، شماره دوم نشریه زیست‌سیاست و توسعه دانشگاه کردستان منتشر شده است.



شهرها چگونه پذیرای زیست ما می‌شوند؟

هانیه امیری، دانشجوی کارشناسی برنامه‌ریزی اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی

گزارش The Global Live-ability Index که هرساله توسط EIU ارائه می‌شود، شرایط زندگی در ۱۷۳ شهر جهان را ارزیابی می‌کند و علاوه بر رتبه‌بندی شهرها از منظر شاخص‌ها، تغییرات این شاخص‌ها را مقایسه می‌کند. هر شاخص براساس مقیاسی از وضعیت مطلوب تا وضعیت تحمل ناپذیر ارزیابی می‌شود. سپس امتیاز شاخص‌ها با وزن‌های مربوطه ترکیب می‌شود تا امتیاز هر دسته و درنهایت امتیاز کلی شهر از ۱۰۰به‌دست آید. شهر کپنهاگ در دانمارک با امتیاز ۹۸، زیست‌پذیرترین شهرجهان و وین و ملبورن وسیدنی در یک سطح با امتیاز ۹۷ قرار دارند. رتبه‌های۵تا۱۰ نیز با امتیاز ۹۶، شامل شهرهای زوریخ، ژنو، اوساکا، آدلاید، ونکوور و توکیو است. مقاله‌ای مروری در مجله علمی Urban Geography، شاخص‌های زیست‌پذیری را به تجربه افراد از محیط‌های شهری و تجربه ساکنین می‌داند. به این که ساختار یک شهر تا چه میزان پاسخگوی شرایط مناسب برای زیست آن‌هاست. این مفهوم علاوه بر کیفیت و تجربه زندگی روزمره، به چگونگی توزیع فرصت‌ها و منابع میان گروه‌های اجتماعی و امکان تداوم شرایط مطلوب زیست در بلند مدت می‌پردازد.

وجود چه عاملی در شهر، آن را به شهری زیست‌پذیر تبدیل می‌کند؟ آیا می‌توان شهری را زیست‌پذیر خطاب کرد درحالی که تعدادی از ساکنین آن، سقفی بالای سر خود ندارند؟ شعار روز جهانی شهرها برای ۲۰۲۶،«بازآفرینی شهر: مسکن مناسب برای همه» است. بدین جهت بررسی شاخص‌های زیست‌پذیر بودن یک شهر اهمیت دارد. شاخص‌های زیست‌پذیری در زندگی روزمره افراد آن شهر درک و زیست می‌شوند. این مفهوم از زمانی که از خانه به خیابان قدم

برمی‌داریم و در شهر قدم می‌زنیم با ما هم‌مسیر است. شرایط سکونت و مسکن را از طریق ارزیابی استطاعت‌پذیری مسکن، امنیت تصرف و سکونت، کیفیت و استحکام بنا، تراکم جمعیت در واحدهای مسکونی ودسترسی به خدمات شهری توجه می‌شود. در بخش محیط‌زیست، شرایط آب‌وهوایی و کیفیت محیط شهر ارزیابی می‌شود. کیفیت آب و مدیریت پسماند، جزیره حرارتی شهری و آسایش حرارتی که باید درنظر گرفته شود. برای مثال، مساحت فضای سبز دردسترس هرنفر و فاصله پیاده‌روی تا پارک. عوامل زیرساختی هر شهر، بررسی کیفیت جاده‌ها، حمل‌ونقل عمومی، پیاده‌پذیری و دوچرخه‌پذیری و هزینه جابه‌جایی در بخش

شعار روز جهانی شهرها برای ۲۰۲۶،«بازآفرینی شهر: مسکن مناسب برای همه» است. بدین جهت بررسی شاخص‌های زیست‌پذیر بودن یک شهر اهمیت دارد. شاخص‌های زیست‌پذیری در زندگی روزمره افراد آن شهر درک و زیست می‌شوند.

دسترسی‌پذیری شهر سنجیده می‌شود. مانند، پیاده‌رویی که برای افراد دارای محدودیت حرکتی مانع است یا امکان؟ و متوسط زمانی که طول می‌کشد خود را به اولین ایستگاه مترو برسانیم. اعتماد اجتماعی، سرمایه اجتماعی، احساس تعلق به شهر را درجهت بررسی امکان‌های شکل‌گیری روابط در زندگی جمعی بررسی می‌کنیم. نرخ اشتغال و بیکاری، ثبات شغلی و به‌طور کل وضعیت اقتصادی شهر و توسعه اقتصادی آن را نباید تنها عاملی برای زیست‌پذیر شدن یک شهر بدانیم. جو فرهنگی شهر، محدودیت‌های اجتماعی و امکانات ورزشی و فرهنگی در بعد نیازهای آموزشی، فرهنگی و زندگی روزمره درک می‌شوند. درنهایت این شاخص‌ها باتوجه به عامل دسترسی و کیفیت خدمات سلامت عمومی و خصوصی، دسترسی به داروهای بدون نسخه و شاخص‌های عمومی سلامت، در شاخص سلامت و رفاه قرار می‌گیرند. زیست‌پذیر بودن یک شهر چه امکان‌هایی را برای استفاده روزمره افراد از شهر میسر می‌سازد و شاخص‌ها، شهرها را برای چه کسانی بهتر می‌سازد؟ مفهوم عدالت فضایی به چگونگی توزیع منابع و فرصت‌های شهری و تفاوت دسترسی‌ها توجه می‌کند. این‌ها شاخص‌هایی هستند که EIU برمبنای آن، گزارش خود را تنظیم می‌کند.

«شهر دوچرخه‌ها» چگونه زیست‌پذیرترین شهر جهان شد؟

طبق اعلام رسمی EIU، این شهر در سه بعد، ثبات، آموزش و زیرساخت‌ها امتیاز کامل ۱۰۰ را گرفت.

کپنهاگ، پایتخت دانمارک، در ساحل شرقی جزیره شیلند (Zealand)) و بخشی از جزیره آماگر قرار گرفته است. شهر در مجاورت تنگه ارسوند قرار دارد؛ تنگه‌ای که دانمارک را از جنوب سوئد جدا می‌کند. پل ارسوند، کپنهاگ را به شهر مالمو متصل می‌کند و این ارتباط، به شکل‌گیری منطقه‌ای فرامرزی برای رفت‌وآمد نیروی کار، تجارت و فعالیت‌های اقتصادی کمک کرده است. موقعیت کپنهاگ از چند جهت در فهم زیست‌پذیری آن نقش دارد. موقعیت ساحلی، دسترسی منطقه‌ای و بین‌المللی، تراکم شهری بالا و محدودیت‌های محیطی از مواردی است که هرکدام نقشی در این شهر ایفا می‌کنند.

پل Dornning Louises Bro که مرکز شهر را به محله نوربرو متصل می‌کند، نمونه‌ای قابل مشاهده از اهمیت دوچرخه در جابه‌جایی روزمره شهر است. سهم ۴۹درصدی دوچرخه از جابه‌جایی‌های کاری و تحصیلی، اهمیت دوچرخه‌سواری را در زیست روزانه افراد کپنهاگ نشان می‌دهد. زیرساخت‌های دوچرخه به‌صورت شبکه‌ای طراحی شده‌اند که این موضوع، امکان عبور میان بخش‌های مختلف شهر را فراهم می‌کند. کپنهاگ و شهرداری‌های پیرامون آن در توسعه مسیرهایی مرسوم Cycle Superhighways همکاری کرده‌اند. هدف، تسهیل سفرهای دوچرخه‌ای طولانی‌تر بین مناطق مسکونی و مراکز اشتغال افراد بود. این سیاست از طریق اتصال منطقه کلان‌شهری به مناطق پیرامونی، امکان دسترسی به فرصت‌های شغلی بهتر را برای شهروندان فراهم کرد.

آب، بندر و فضاهای کناری آن، بخشی از ساختار فضایی و زندگی روزمره شهر هستند. در مکان‌هایی مانند Is-lands Brygge، بخشی از فضای بندر به محل شنای عمومی تبدیل شده‌است و با کنترل منظم کیفیت آب در فصل مناسب، توسط خانواده‌ها و شناگران استفاده می‌شود. نکته حائز اهمیت این است که یک بندر علاوه بر کارکرد اقتصادی می‌تواند فضای تفریحی و عمومی هم باشد. این فضا نشان‌دهنده زیست‌پذیری فضایی، اجتماعی و محیطی شهر است. یک مکان اقتصادی به بستر اجتماعی بی‌واسطه‌ای تبدیل شده‌است که امکانی برای زندگی جمعی به‌وجود می‌آورد.

در سال ۲۰۱۱، بارندگی شدید در کپنهاگ مشکلاتی در مدیریت

آب‌های سطحی ایجاد کرد. در پاسخ، پروژه‌های سازگاری اقلیمی در محله Østerbro توسعه یافتند. یکی از آن‌ها میدان Tåsinge Plads بود که در سال ۲۰۱۴ افتتاح شد. در این پروژه، حدود ۲ هزار مترمربع آسفالت و بخشی از چمن موجود حذف و فضای سبز و سامانه‌های جمع‌آوری و نفوذ آب باران جایگزین شدند. این میدان می‌تواند آب باران را از محدوده اطراف جمع‌آوری و نگهداری کند تا فشار کمتری بر شبکه فاضلاب وارد شود. زیرساخت زیست‌پذیری لزوماً چیزی جدا از فضای عمومی نیست. یک میدان می‌تواند هم‌زمان کارکرد اجتماعی، زیست‌محیطی و فنی داشته باشد.

پارک سوپرکیلن در محله نوربرو، یکی از متنوع‌ترین مناطق کپنهاگ از نظر پیشینه‌های فرهنگی ساکنان، قرار دارد. طراحی پارک از عناصر و اشیای مرتبط با فرهنگ‌های مختلف الهام گرفته است و سه بخش اصلی دارد: میدان قرمز، میدان سیاه و پارک سبز. این بخش‌ها برای فعالیت‌های اجتماعی، ورزش، بازی و استراحت طراحی شده‌اند. پژوهش استنفیلد و ون ریمسدیک در مقاله ,Creating public space 'creating 'the public که در سال ۲۰۱۹ در مجله Urban Geography منتشر شد، فرایند طراحی و استفاده از سوپرکیلن و پارک Mimersparken را بررسی می‌کند. نویسندگان استدلال می‌کنند که نمایش نمادهای فرهنگی مهاجران لزوماً به معنای برخورداری آنان از قدرت واقعی برای تصمیم‌گیری درباره محله نیست. این نقد برای کند. تجربه کپنهاگ نشان‌دهنده این موضوع است که زیست‌پذیری محصول سیاست‌گذاری بلندمدت است. این شهر بازتاب پیوندهای هماهنگ شاخص‌های زیست‌پذیری است، نه صرفا توسعه‌های اقتصادی. حتی زیست‌پذیرترین شهر دنیا، در مطالعه زیست‌پذیری بسیار مهم است. ممکن است یک پارک زیبا، متنوع و پرکاربرد باشد، اما پرسش از عدالت اجتماعی فراتر می‌رود: چه کسانی در تصمیم‌گیری درباره فضای عمومی نقش دارند؟ آیا نیازهای واقعی ساکنان در طراحی منعکس شده‌اند؟ آیا حضور گروه‌های مختلف به معنای مشارکت برابر آن‌هاست؟

در سال ۲۰۱۵، شهرداری کپنهاگ سیاستی را در زمینه برنامه‌ریزی کاربری زمین مطرح کرد که امکان اختصاص حداکثر ۲۵ درصد از زمین در برخی طرح‌های جدید را برای تولید مسکن مقرون‌به‌صرفه فراهم می‌کرد. هدف این بود که توسعه محله‌های جدید فقط به تولید واحدهای گران‌قیمت محدود نشود. یافته‌های مطالعه‌ای درباره وضعیت مسکن در کپنهاگ نشان می‌دهد که حتی واحدهای مقرون‌به‌صرفه برای برخی خانوارها(به‌ویژه خانواده‌های تک والد) همچنان هزینه‌بر هستند. در نورث هاربر، هزینه مسکن برای یک خانواده تک‌والد با دو فرزند به حدود ۶۴ درصد درآمد می‌رسد.

کپنهاگ در مؤلفه آموزش EIU نمره ۱۰۰ می‌گیرد، زیرا در چارچوب شاخص‌های محدود و استاندارد این رتبه‌بندی، وضعیت آموزش شهر در سطح ایدئال ارزیابی شده است. وجود شبکه گسترده مدارس دولتی، عملکرد تحصیلی بالاتر از میانگین ملی و ساختار خدمات آموزشی و مراقبتی برای کودکان، تصویری از نقاط قوت نظام آموزشی شهر ارائه

برخی از شاخص‌ها مانند استطاعت پذیری مسکن، همچنان نیازمند بازبینی ست. ادغام گروه‌های اجتماعی مختلف در شهر، امری فراتر از طراحی‌های شهری مطلق است. درنهایت شایان توجه است که، تجربه شهرهای موفق بدون انطباق با بستر محلی، امکان تحقق نخواهد داشت.

می‌دهد.

یافته های گزارش، میانگین امتیاز زیست‌پذیری برای ۱۷۳شهر در سال ۲۲۶، ۷۶.۱ از ۱۰۰ بوده‌است؛ نسبت به سال قبل تغییر محسوسی نداشته است. بر اساس داده‌های گزارش، میانگین امتیاز بعد امنیت و ثبات، حدود ۰.۵امتیاز کاهش یافته‌است. جنگ ایران، آمریکا و اسرائیل و پیامدهای منطقه‌ای آن از عوامل اصلی افت وضعیت شهرهای خاورمیانه معرفی شده‌اند. از سوی دیگر، شهرهای آسیایی بهبود خدمات سلامت را تجربه کرده‌اند. میانگین منطقه آسیا با ۰.۳ افزایش امتیاز به ۷۳.۹ رسیده‌است. گسترش بیمه اجتماعی و توسعه زیرساخت‌های درمانی از عوامل سهیم در این موضوع‌اند.

نتایج به‌خوبی نشان می‌دهد که زیست‌پذیری به شرایط کلان وابسته ست. نکته حائز اهمیت این است که با رتبه‌بندی شهرها به‌تنهایی نمایان وضعیت سیاست‌گذاری‌ها در آن‌شهر نیستند و رابطه علت‌ومعلولی برقرار نیست؛ چراکه مفهوم زیست‌پذیری پیچیده و چندبعدی است. ابعادی که بر یکدیگر اثر می‌گذارند و اثر می‌پذیرند.

بهره‌گیری از سیاست‌های این شهر، می‌تواند تدبیری برای شهرهای بهتر و زندگی‌های بهتر باشد. در روزجهانی شهرها، پرداختن به این موضوع که چه روندی شهرها را به مکان بهتری برای زندگی تبدیل می‌کند، می‌تواند شهرها را به بسترهای متفاوتی در رشد سریع شهرنشینی دگرگون

شهر بهتر برای چه کسی؟ سیاست رؤیت‌پذیری زنان و حق به شهر

طاهره جورکش، پژوهشگر و دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم اجتماعی، برنامه ریزی رفاه اجتماعی، دانشگاه تهران



روز جهانی شهرها با شعار «شهر بهتر، زندگی بهتر» شهرهایی ایمن‌تر، برابرتر و فراگیرتر را وعده می‌دهد. پرسش این است: شهر بهتر برای چه کسی؟ شهر تهران زنان را به‌کلی حذف نکرده است؛ آنان را گزینشی «خطاب» می‌کند. زن در منظر شهری همچون نشانه حضور دارد، اما همچون ساکنی متکثر، بدن‌مند و برخوردار از عاملیت، کمتر در حافظه رسمی شهر جا دارد. فضای شهری در فرایندهای تاریخیِ تولید فضا، مناسبات قدرت و سیاست‌های بازنمایی شکل می‌گیرد و به‌نوبه خود، مرزهای دیده‌شدن، تعلق و به‌رسمیت‌شناخته‌شدن گروه‌های اجتماعی را تعیین می‌کند. در این میان، جنسیت عاملی برسازنده در شکل‌گیری تجربه، حافظه و معنای فضای شهری است. این نوشته می‌پرسد چه سازوکارهایی کدام صورت‌های زنانگی را در منظر عمومی شهر مجال ظهور می‌دهند، کدام بدن‌ها و شیوه‌های زیستن را به حاشیه می‌رانند، تهران تا چه اندازه با وعده «شهر فراگیر» فاصله دارد و چه کسانی در فرایند بازنمایی و تولید فضای شهری از حق حضور و تعلق برابر برخوردار نیستند.

در بازنمایی رسمی شهر، زن اغلب نه سوژه‌ای مستقل با بدن، میل و عاملیت، بلکه در نقش‌هایی از پیش‌تعریف‌شده ظاهر می‌شود: مادر، مراقب، همسر، زنی در حال نیایش یا سوگوار. فرهنگ جنگ و شهادت این الگو را پررنگ‌تر می‌کند و زنانگی را در هیئت سوگ، فقدان و پاسداری از حافظه جمعی تثبیت می‌کند. مادر شهیدِ سالخورده و اندوهگین بر تندیس‌ها و تبلیغات شهری نمونه آن است. در این میان، زنِ شاغل، ورزشکار، شادمان یا برخوردار از خواست فردی کمتر به چشم می‌آید. این الگو در تبلیغات تجاری شهری نیز، از محصولات شوینده و لوازم خانه و آشپزخانه تا آرایشی، در قالب کلیشه‌های جنسیتی تکرار می‌شود. مسئله فقط محدود بودن نقش‌ها نیست؛ زن با وجود حضور بصری، از فردیت تهی و به پیکره‌ای حامل معنایی از پیش‌تعیین‌شده بدل می‌شود.

ایستگاه متروی حضرت مریم این الگو را به سطحی نمادین می‌آورد: شمایل مریم مقدس در فضای عمومی حضور دارد، اما این حضور بیش از آنکه بر فردیت زنانه دلالت کند، از خلال مادری مقدس، نیایش و قداست معنا می‌یابد. پرسش اینجاست: چه زنی حق دارد در شهر دیده شود و به‌عنوان سوژه‌ای مستقل به‌رسمیت شناخته شود؟ زنی که در جایگاه مادری و مراقبت تعریف می‌شود، سوگوار است و تقدیس می‌شود؛ یا زنی که می‌خندد، کار می‌کند، ورزش می‌کند، میل می‌ورزد و به شیوه خود زندگی می‌کند؟ مسئله، فقط این نیست که کدام زنان در شهر به تصویر درمی‌آیند، بلکه این است که کدام صورت‌های زنانگی امکان حضور می‌یابند و کدام بدن‌ها، تجربه‌ها و شیوه‌های زیستن، پیش از آنکه دیده شوند، از میدان بازنمایی حذف می‌شوند.

جودیت باتلر با مفهوم «قاب‌های بازشناسی» نشان می‌دهد که هنجارهای مسلط تعیین می‌کنند کدام زندگی‌ها دیدنی و سوگ‌پذیرند. در نظم

نمادین شهر نیز بدن مادرانه مقدس برای ورود به حافظه رسمی مشروع‌تر است، درحالی‌که زنِ ورزشکار، کارگر، معترض یا رهگذر عادی کمتر به نشانه‌ای ماندگار بدل می‌شود. مارک اوژه «نامکان» را فضای گذر و مصرف با پیوند هویتی ضعیف می‌داند و مترو را نمونه آن می‌شمارد؛ ایستگاه مریم مقدس این نامکان را با شمایل مقدس به مکان بدل می‌کند، اما مکانی که ساکنِ زن را در خود جا نداده است.

هانری لوفور نشان می‌دهد فضا برساخته مناسبات قدرت است و در کنش روزمره ساکنان نیز شکل می‌گیرد؛ «حق به شهر» در نگاه او فقط حق دسترسی نیست، حق مشارکت در ساختن شهر است. دورین مسی نیز بر جنسیت‌مندبودن دسترسی و تحرک تأکید می‌کند. پس مسئله این است که چه کسی درباره شیوه و شرایط حضور زنان تصمیم می‌گیرد. تفکیک‌هایی چون پارک‌های بانوان، حصارکشی‌ها و دشواری تردد در ساعات تاریکی، به‌جای رفع نابرابری ساختاری، حضور زنان را به فضاهای تفکیک‌شده و تمهیدات استثنایی مشروط می‌کنند. شهری که امنیت را با جداسازی می‌سازد، امنیت را از آنِ همه نمی‌کند.

با این همه، زنان در انتظار تعریف رسمی از خود نمانده‌اند. در نظریه کلاسیک شهر، پرسه‌زن مرد بوده است؛ جانت وولف از «پرسه‌زن نامرئی» سخن گفت: زنی که پرسه‌زدنش ناممکن یا مشروط بود. دویدن‌های گروهی صبحگاهی یا همان ایونت‌های ورزشی در سطح شهر، کمپ‌های شبانه فیلم بر بام‌ها و موتورسواری امروز این غیبت را به چالش می‌کشند. میشل دو سرتو چنین کنش‌هایی را «تاکتیک» می‌نامد: بهره‌گیری از فرصت‌ها، بی‌آنکه فرد قدرت رسمی سازمان‌دادن به فضا را داشته باشد. حاصل آن‌ها «مکان‌های گذرا»ست: فضاهایی ناپایدار که با تکرار حضور، تعلق می‌آفرینند؛ نه نامکان‌اند، چون رابطه و حافظه دارند، و نه مکانِ ریشه‌دار، چون در حافظه رسمی ثبت نشده‌اند. البته این تاکتیک‌ها بیشتر در دسترس زنانی از طبقات و محله‌های معین‌اند و زن کارگر، مهاجر یا سالمند همان شهر را یکسان تجربه نمی‌کند.

این بازپس‌گیری منتظر تصویب قوانین رسمی نمانده است. زنانی که شهر در حافظه رسمی‌اش بی‌چهره نگه داشته، در حرکت، در بیان و در بازپس‌گیری فضا حاضرند: بدون پوشش اجباری و با یکی از تابوترین کنش‌ها، یعنی موتورسواری. این حضور چنان مداوم است که قانون و حاکمیت را، تا حدی، به واکنش و تعدیل رویه‌ها ناگزیر کرده است. آصف بیات چنین الگویی را «تصرف آرامِ امر عادی» می‌نامد: دست‌اندازی تدریجی به فضا که با تکرار، امر غیرمجاز را ناگزیر می‌کند؛ «آرام» در این مفهوم یعنی بدون شعار و سازمان، نه نامرئی. تن‌ندادن به پوشش اجباری نیز، در کنار ابعاد حقوقی و سیاسی‌اش، کنشی در قلمرو دیده‌شدن در شهر است: بدن زن از پذیرش الگویی تحمیلی سر باز می‌زند و حق تعریف‌شدن به‌دست دیگری را به پرسش می‌کشد.

در روز جهانی شهرها، فاصله تهران با وعده «شهر بهتر، زندگی بهتر» را باید نه‌فقط در بازنمایی زنان، بلکه در امکان واقعی حضور و استفاده برابر از شهر جست‌وجو کرد. شهری که قرار است فراگیر باشد، زنان را در نقش‌هایی محدود به یاد می‌آورد، حضورشان را با تفکیک، حصار و پوشش اجباری مشروط می‌کند و آنچه زنان خود می‌سازند در حافظه رسمی ثبت نمی‌کند؛ بازپس‌گیری فضا حاصل کنش زنان است، نه سیاست شهر. نام‌گذاری با مشارکت ساکنان، بازبینی جنسیتی تندیس‌ها و تبلیغات شهری، روشنایی و امنیت مسیرها در شب، و دسترس‌پذیری پیاده‌روها و حمل‌ونقل برای همه بدن‌ها، از زنان باردار و سالمندان تا افراد دارای معلولیت، گام‌هایی ضروری‌اند. «شهر بهتر، زندگی بهتر» زمانی برای تهران معنا می‌یابد که زن، بی‌آنکه تقدیس شود، همچون ساکنی صاحب‌حق به‌رسمیت شناخته شود: شهری که حرکت، مکث، امنیت و مشارکت برابر را برای بدن‌های متکثر آنان فراهم آورد.

هانری لوفور نشان می‌دهد فضا برساخته مناسبات قدرت است و در کنش روزمره ساکنان نیز شکل می‌گیرد؛ «حق به شهر» در نگاه او فقط حق دسترسی نیست، حق مشارکت در ساختن شهر است. دورین مسی نیز بر جنسیت‌مندبودن دسترسی و تحرک تأکید می‌کند. پس مسئله این است که چه کسی درباره شیوه و شرایط حضور زنان تصمیم می‌گیرد. تفکیک‌هایی چون پارک‌های بانوان، حصارکشی‌ها و دشواری تردد در ساعات تاریکی، به‌جای رفع نابرابری ساختاری، حضور زنان را به فضاهای تفکیک‌شده و تمهیدات استثنایی مشروط می‌کنند. شهری که امنیت را با جداسازی می‌سازد، امنیت را از آنِ همه نمی‌کند.



شهر در حرکت؛ بازاندیشی در نسبت‌مان با فضا و جامعه

محمد نظرپور، دکتری شهرسازی و پژوهشگر جابه‌جایی شهری

همه‌چیز به پرسش‌هایی به‌ظاهر ساده اما بنیادی برمی‌گردد: وقتی از خانه خارج می‌شوید، خیابان چه معنایی برای شما دارد؟ خیابان کجاست و به چه کسی تعلق دارد؟ چه تفاوتی می‌کند که در مسیر حرکتتان با چه چیزهایی مواجه شوید و از چه چیزهایی عبور کنید؟ اینکه سوار بر خودروی شخصی با سرعت از فضایی عبور کنید یا پیاده در آن قدم بزنید، چه تأثیری بر رابطه شما با خودتان، دیگران و شهر دارد؟ این‌ها پرسش‌هایی درباره نوع شهری هستند که در آن زندگی می‌کنیم. حرکت ما در شهر نه صرفاً عملی کارکردی برای انتقال از نقطه مبدا به مقصد، بلکه کنشی معنادار و درهم‌تنیده در ارتباط با نحوه زندگی ماست و به این بستگی دارد که چگونه خود، دیگران، فضا و جامعه را درک می‌کنیم و به زبان می‌آوریم.

دانش حمل‌ونقل شهری برای دهه‌ها زیر سیطره پارادایمی فنی-اقتصادی بوده است. در این منطق، جابه‌جایی عمدتاً حول موضوعاتی چون تقاضای سفر، زمان سفر، سرعت، هزینه، سطح خدمات و کارایی شبکه تبیین می‌شود و انسان نیز در این چارچوب معرفتی به‌عنوان «کاربر سیستم» و «مسافر» عقلانی است که باید رفتار او پیش‌بینی، مدیریت و بهینه‌سازی شود. استفاده از آمار، مدل یا محاسبه به‌خودی‌خود مسئله نیست و این ابزارها ضروری‌اند. مشکل از جایی آغاز می‌شود که آنچه سنجیده می‌شود، جای آنچه ارزشمند است می‌نشیند. زمان سفر اهمیت پیدا می‌کند اما کیفیت زمانی که در خیابان می‌گذرانیم نه؛ جریان خودرو دیده می‌شود اما امکان حضور آدم‌ها، روابط اجتماعی و تجربه زیسته انسانی مختلف کمتر به حساب می‌آید. امروزه بحران‌های گسترده و چندوجهی ناشی از خودرو و خودرومحوری در ابعاد مختلف زندگی شهری، بیش از پیش عیان شده‌و انتقادهای بسیاری بر این پارادایم مسلط در نظام جابه‌جایی شهری مطرح شده است. با این حال، خودروی شخصی همچنان به‌عنوان یک ایده‌آل اجتماعی برای جابه‌جایی فردی در سطح بین‌المللی پابرجا و قدرتمند باقی مانده است و سایر بدیل‌های جابه‌جایی همچون دوچرخه‌سواری به‌واسطه هژمونی پیچیده و چندوجهی این رژیم مسلط طرد می‌شوند. نظام فکری خودرومحوری نیز به‌صورت نظم بدیهی حرکت در زندگی روزمره شهری، همچنان به‌واسطه نیروهای مختلف

تثبیت می‌شود.
این رژیم مسلط، گفتمان تکنوکراتیک مشخصی را نیز پشتیبانی می‌کند که در سطح نهادی، از طریق پیوند با سنت‌های مهندسی و اقتصاد حمل‌ونقل، رژیم‌های حقیقت خاصی را به‌واسطه زبان، دانش و قدرت تثبیت می‌کند و از خلال این فرآیندها تعیین می‌کند چه چیزی به‌عنوان مسئله، چه چیزی به‌عنوان راه‌حل، و چه چیزی به‌عنوان کنش عقلانی در ارتباط با شیوه‌ها و نظام جابه‌جایی شناخته شود. این فرآیند از طریق راهبردهایی چون فنی‌سازی و سیاست‌زدایی، خودرو و خودروسواری را در هنجارها، باورها و کنش‌های فردی و اجتماعی تثبیت و بدیهی می‌سازد و گفتمان محاوره‌ای و برداشت عمومی را حول آن شکل و جهت می‌دهد به‌طوری که گزینه‌های رقیب از میدان خارج شوند. فنی‌سازی، جابه‌جایی را به مسئله‌ای تخصصی و قابل حل از طریق ابزارها، مدل‌ها و زیرساخت‌ها تبدیل می‌کند و فرایند سیاست‌زدایی نیز ارتباط درهم‌تنیده حرکت با مضامینی چون قدرت، نابرابری، جنسیت، طبقه، فرهنگ، تجربه و تاریخ را کم‌رنگ می‌سازد و آن را امری غیرسیاسی جلوه می‌دهد. واژه‌هایی مانند «ظرفیت»، «روانی ترافیک» و «سطح خدمات»، اگر به معیارهای اصلی فهم خیابان بدل شوند، پرسش‌هایی درباره حق حضور و عدالت فضایی را کنار می‌زنند. این در حالی است که زبان آیینه‌ای خنثی از واقعیت برای توصیف پدیده‌ها نیست، بلکه سازوکاری بنیادین برای اندیشیدن، مسئله‌سازی، طراحی راه‌حل و جهت‌دهی کنش‌ها و مداخلات فردی و نهادی ما است. ضرورت‌های ظاهراً فنی، اغلب حاصل انتخاب‌هایی تاریخی و سیاسی‌اند.

ما خیابان‌هایمان را به جاده‌هایی تبدیل می‌کنیم تا عبور سریع خودروها را تسهیل کنیم، درحالی‌که ظرفیت آنها پاسخگوی تقاضای موجود نیست. سپس دوباره به ایجاد جاده‌ها و بزرگراه‌های بیشتر دست می‌زنیم. تکرار این فرآیند در چرخه‌ای ناتمام، باعث افزایش تقاضا و عرضه مستمر می‌شود. این نشانه قدرت روایتی است که مسئله را کمبود ظرفیت و راه‌حل را افزایش ظرفیت تعریف می‌کند. در این روایت، خیابان از فضای حضور به کانال حرکت تبدیل می‌شود و هر آنچه جریان خودرو را کند کند، «مانع» به حساب می‌آید. حتی حاضران در خیابان باید حق خود را برای ماندن و مکث‌کردن توجیه کنند. وجه نادیده‌گرفته‌شده این نظم، خشونتی است که عادی شده است. در زندگی روزمره، معمولاً این فرض بدیهی تلقی می‌شود که راه‌ها عمدتاً برای استفاده خودرو ساخته و طراحی شده‌اند. این فرض فقط شناسایی یک واقعیت نیست، بلکه داوری‌ای اخلاقی و هنجاری است مبنی بر اینکه چنین آرایش فضایی‌ای عادلانه و مناسب است. هنگامی که آسیب و مرگ صرفاً «تصادف» یا «خطای انسانی» نامیده می‌شود، کسی از نظمی که چنین خطری را تولید کرده پرسش نمی‌کند و به این شکل خشونت خودرومحوری عقلانی‌سازی و پذیرفتنی می‌شود.

در هر شهری که زندگی می‌کنیم، تجربه‌ای که در خیابان‌های آن داریم، نتیجه مشخص انتخاب‌ها و تصمیمات ماست و فارغ از مسئولیت ما نیست و تصمیم‌هایی اجتماعی و سیاسی‌اند. وقتی خیابان را عمدتاً به حرکت خودرو اختصاص می‌دهیم، تنها فضا را توزیع نمی‌کنیم؛ فرصت مواجهه و حضور را نیز نابرابر تقسیم می‌کنیم. مسئله فضای عمومی، ساختن چند جزیره امن در میان راه‌های پرسرعت نیست. امروزه کل منظر شهری به‌عنوان فضای عمومی، یعنی قلمرو اصلی حضور عمومی، تصور می‌شود؛ نه مجموعه‌ای از محدوده‌های پیاده جداافتاده که مانند جزیره‌هایی در برابر ترافیک محافظت شده‌اند. برای تغییر وضعیت کنونی شهرهایمان، باید مفروضات بنیادین بدیهی پنداشته شده را به چالش بکشیم، ایده‌های متفاوت را مطرح کنیم و به‌واسطه زبان روایت‌های بدیلی بسازیم. این به معنای کنارگذاشتن دانش فنی نیست؛ باید به انحصار آن در تعریف مسئله پایان داد. باید بتوانیم از خود بپرسیم خیابان چه روابطی را ممکن می‌کند، چه کسانی را کنار می‌زند و چه شکل‌هایی از زندگی جمعی را از ما می‌گیرد؛ سپس این پرسش‌ها را در تصمیم‌های مادی درباره فضا و بودجه و قانون دنبال کنیم. ما به روایت‌های بدیلی نیاز داریم که خیابان را بر مبنای ارزش‌های انسانی بازتعریف کنیم و بر اساس عمل و اقدام جمعی‌مان بازپس بگیریم.

شهر و مسئله استطاعت‌پذیری

حمیدرضا بهمن‌پور خالصی، شهرساز

تحریم‌ها و جنگ، پیامدهایی عمیق و کمتر مطرح‌شده بر زندگی شهری و سازمان فضایی کشور دارند که استطاعت‌پذیری شهرها را به مسئله‌ای ملی تبدیل کرده‌اند. این نوشته با تبیین این پیامدها، پژوهشگران و مدیران را به اندیشه‌ورزی و اقدام برای مواجهه با این مسئله در شرایط چندبحرانی دعوت می‌کند. تحریم‌های بلندمدت، جنگ و محاصره دریایی، مجموعه‌ای از شوک‌های مزمن و استرس‌های حاد را ایجاد می‌کنند که از مسیر تولید، مبادله، تامین مالی و گردش کالا به زندگی شهری منتقل می‌شوند. اهمیت این شرایط صرفا در شدت هر شوک نیست، بلکه در هم‌زمانی و تقویت متقابل آنهاست. تحریم طولانی مدت می‌تواند ذخایر مالی خانوارها، توان سازگاری بنگاه‌ها و منابع حمایتی نهادهای عمومی را محدود کند؛ در چنین بستری، جنگ و اختلال تجارت، ظرفیت باقی‌مانده برای مواجهه با بحران را تحت فشار قرار می‌دهند. ازاین‌رو، استطاعت‌پذیری شهر تنها مسئله افزایش قیمت‌ها نیست، بلکه به امکان حفظ زیست، معیشت و دسترسی به خدمات ضروری در یک وضعیت چندبحرانی (Poly-crisis) مربوط می‌شود. وضعیت چندبحرانی زمانی شکل می‌گیرد که بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، زیرساختی و نهادی به یکدیگر پیوند بخورند و مهار هرکدام به وضعیت دیگری وابسته شود. برای مثال، اختلال تامین کالا می‌تواند هزینه تولید را افزایش دهد؛ و کاهش تولید می‌تواند، اشتغال و درآمد را محدود کند؛ و افت درآمد، هم نیاز به حمایت عمومی را افزایش دهد و هم منابع حاصل از فعالیت اقتصادی را کاهش دهد. بنابراین، پیامد نهایی را نمی‌توان صرفا از جمع آثار مستقل بحران‌ها استنتاج کرد. مسئله اصلی، سازوکارهایی است که اختلال در یک حوزه را به حوزه‌های دیگر منتقل می‌کنند و امکان بازیابی را کاهش می‌دهند.

توزیع فضایی این شوک‌ها به ساختار اقتصادی و جایگاه شهرها در شبکه مبادلات وابسته است. در جنوب، محدود شدن فعالیت بنادر می‌تواند درآمد شاغلان حمل‌ونقل، تجارت و خدمات وابسته را کاهش دهد. در شرق و غرب، تغییر شرایط مبادلات مرزی ممکن است برخی فعالیت‌ها را تضعیف و برخی مسیرهای جایگزین را فعال کند. آثار این تغییرات در همین مناطق باقی نمی‌ماند. تاخیر در تامین نهاده، افزایش هزینه حمل و کاهش سفارش‌ها می‌تواند به بنگاه‌های تولیدی و خدماتی در سایر مناطق کشور منتقل

شود. همزمان، کاهش خرید خانوارهای آسیب‌دیده، تقاضا برای تولیدات و خدمات مناطق دیگر را محدود می‌کند. بنابراین، انتقال شوک پیش از جابه‌جایی جمعیت نیز از طریق پیوندهای اقتصادی آغاز می‌شود. تحرک جمعیت، مسیر دیگری برای بازتوزیع فضایی آثار بحران است؛ اما تصمیم خانوار به مهاجرت، واکنشی مستقیم و یکسان به کاهش درآمد نیست. خانوار میان چشم‌انداز ماندن و امکان استقرار در مقصد مقایسه‌ای انجام می‌دهد که با اطلاعات ناقص و عدم اطمینان همراه است. در مبدا، امنیت، احتمال حفظ یا بازیابی شغل، هزینه مسکن و دسترسی به حمایت خویشاوندی اهمیت دارند. در مقصد، فرصت درآمد، امکان یافتن مسکن، هزینه جابه‌جایی، دسترسی به خدمات و حضور آشنایان تعیین‌کننده‌اند. مهاجرت زمانی محتمل‌تر می‌شود که خانوار، منافع مورد انتظار آن را بیش از هزینه‌ها و مخاطراتش ارزیابی کند و منابع لازم برای عملی کردن تصمیم را داشته باشد.

بااین‌حال، تمایل به مهاجرت با توان مهاجرت یکسان نیست. خانواری ممکن است چشم‌انداز ماندن را نامطلوب بداند، اما توان پرداخت هزینه سفر، ودیعه مسکن و گذران دوره بیکاری در مقصد را نداشته باشد. مالکیت خانه، دارایی‌های وابسته به مکان، مسئولیت مراقبت از سالمندان، تحصیل فرزندان یا نیاز به درمان مستمر نیز هزینه جابه‌جایی را افزایش می‌دهند. در مقابل، حضور خویشاوندان در مقصد می‌تواند هزینه اسکان و جست‌وجوی کار را کاهش دهد. در نتیجه، وخامت شرایط ممکن است ابتدا انگیزه مهاجرت را تقویت کند، اما با تحلیل رفتن منابع، امکان آن را محدود سازد. بخشی از جمعیت آسیب‌پذیر ممکن است ناخواسته در مبدا باقی بماند. تصمیم خانوار همچنین می‌تواند تدریجی و میان اعضا متفاوت باشد. اعزام یک عضو برای یافتن شغل، اقامت موقت نزد بستگان یا حفظ خانه در مبدا، راه‌هایی برای کاهش مخاطره و نگه داشتن امکان بازگشت هستند. اگر بحران موقتی ارزیابی شود، خانوار ممکن است با مصرف پس‌انداز یا دریافت کمک، جابه‌جایی را به تعویق بیندازد؛ اما تداوم بیکاری یا اختلال خدمات می‌تواند این تصمیم را تغییر دهد. ازاین‌رو، حرکت از شهرهای جنوبی، شرقی و غربی به شهرهای برخوردار از فرصت‌های نسبی اشتغال و دسترسی به خدمات یک مسیر محتمل است، نه الگویی قطعی. مقصدها بر اساس ترکیب امنیت، فرصت و استطاعت انتخاب می‌شوند و ممکن است در طول بحران تغییر کنند.

شهرهای پذیرنده جمعیت، همزمان با فشارهای ملی، سرریز اختلال‌های اقتصادی و

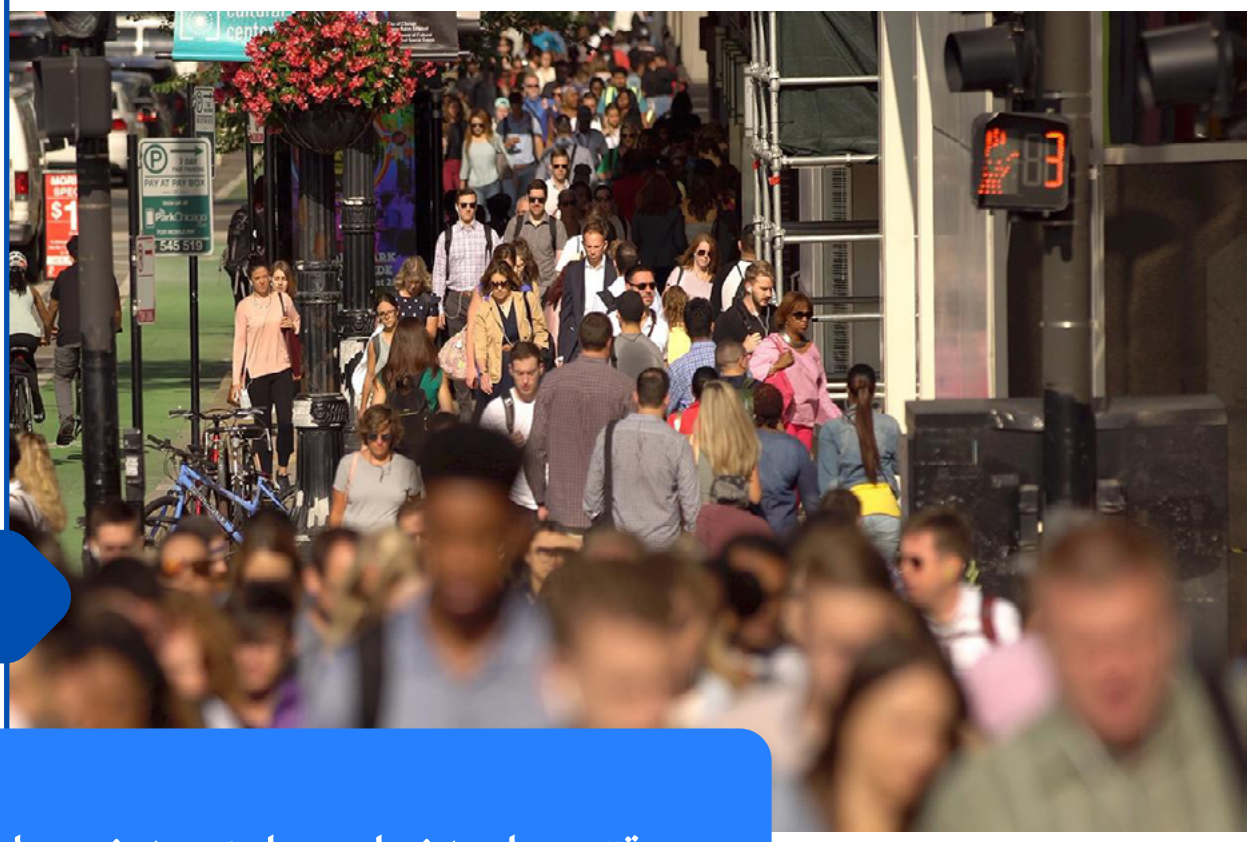
بااین‌حال، تمایل به مهاجرت با توان مهاجرت یکسان نیست. خانواری ممکن است چشم‌انداز ماندن را نامطلوب بداند، اما توان پرداخت هزینه سفر، ودیعه مسکن و گذران دوره بیکاری در مقصد را نداشته باشد. مالکیت خانه، دارایی‌های وابسته به مکان، مسئولیت مراقبت از سالمندان، تحصیل فرزندان یا نیاز به درمان مستمر نیز هزینه جابه‌جایی را افزایش می‌دهند.

تغییر نیازهای جمعیت مواجه می‌شوند. این وضعیت چندبحرانی، در صورت محدودیت ظرفیت مسکن و خدمات، می‌تواند دسترسی ساکنان پیشین و تازه‌واردان را دشوارتر کند. پیامدها صرفا متوجه مهاجران یا فقیرترین گروه‌ها نیست؛ مستاجران، شاغلان غیررسمی، صاحبان کسب‌وکارهای کوچک و خانوارهای دارای درآمد ثابت نیز ممکن است بخشی از امنیت معیشتی خود را از دست بدهند. حتی خانوارهایی که هنوز زیر خط فقر درآمدی قرار نگرفته‌اند، ممکن است به دلیل افزایش هزینه‌های ضروری یا بی‌ثباتی درآمد، در معرض محرومیت قرار گیرند. از این منظر، پیامد اجتماعی اصلی، احتمال گسترش و تعمیق فقر چندبعدی است. ناتوانی در پرداخت هزینه مسکن می‌تواند به ازدحام سکونتی یا انتقال به نواحی فاقد خدمات مناسب بینجامد؛ فاصله بیشتر از فرصت‌های شغلی، هزینه رفت‌وآمد را افزایش دهد؛ و کاهش منابع باقی‌مانده، تغذیه، سلامت و آموزش را محدود کند. این محرومیت‌ها مستقل نیستند: بیماری درمان‌نشده می‌تواند اشتغال را مختل کند و وقفه آموزشی، فرصت درآمدی آینده را کاهش دهد. بنابراین، فشار اقتصادی ممکن است از افت مصرف جاری به تضعیف قابلیت‌های فردی و بازتولید بین‌نسلی فقر تبدیل شود. دامنه اجتماعی این فرایند از خانوارهای مستقیما آسیب‌دیده فراتر می‌رود. افزایش نیاز به کمک، منابع شبکه‌های خویشاوندی و محلی را نیز تحت فشار قرار می‌دهد، به‌ویژه هنگامی که اعضای این شبکه‌ها همزمان با کاهش درآمد مواجه باشند.

> از این منظر، پیامد اجتماعی اصلی، احتمال گسترش و تعمیق فقر چندبعدی است. ناتوانی در پرداخت هزینه مسکن می‌تواند به ازدحام سکونتی یا انتقال به نواحی فاقد خدمات مناسب بینجامد؛ فاصله بیشتر از فرصت‌های شغلی، هزینه رفت‌وآمد را افزایش دهد؛

بی‌ثباتی سکونت، گسست روابط محله‌ای، فشار روانی و افزایش بار مراقبت می‌تواند مشارکت اجتماعی را محدود کند. همچنین، اگر دسترسی به حمایت و خدمات ناعادلانه ادراک شود، اعتماد به نهادهای عمومی و همکاری میان گروه‌ها ممکن است تضعیف شود. این پیامدها اجتناب‌ناپذیر نیستند؛ شدت آنها به مدت بحران، پوشش حمایت‌ها و کیفیت پاسخ نهادی وابسته است.

بنابراین، استطاعت‌پذیری شهرها در شرایط چندبحرانی، به حفظ همزمان معیشت، امکان سکونت و دسترسی به خدمات ضروری وابسته است. ازآنجاکه پیوندهای اقتصادی و جابه‌جایی جمعیت می‌توانند آثار بحران را در سراسر کشور گسترش دهند و محرومیت‌های موقت را به فقر پایدار تبدیل کنند، مواجهه با این روند نیازمند سیاست‌های هماهنگ ملی و محلی، متناسب با آسیب‌پذیری متفاوت خانوارها و ظرفیت شهرهاست.



وقتی جامعه‌شناسی پایش به شهر باز می‌شود.

درباره پیوند جامعه‌شناسان و شهرسازان در تاریخ آموزش شهری ایران

محمد محمدی، دبیر بخش جامعه‌شناسی شهری و منطقه‌ای موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

هر بار که از مسائل شهری حرف می‌زنیم، پای فهرستی آشنا به میان می‌آید؛ ترافیک، آلودگی هوا، مسکن، کمبود فضای سبز و حمل‌ونقل عمومی. اما پشت هرکدام از این مسائل، زندگی آدم‌هایی جریان دارد که شهر را نه در نقشه‌های طرح جامع، بلکه در رفت‌وآمد روزانه، اجاره‌خانه، صف اتوبوس، نیمکت پارک و خاطراتشان تجربه می‌کنند. شهر مجموعه‌ای از روابط، تعارض‌ها، نابرابری‌ها و شیوه‌های زندگی است. برای فهم شهر، در کنار نقشه‌ها به شناخت جامعه‌ای نیاز داریم که در آن زندگی می‌کند.

این نگاه در ایران سابقه‌ای طولانی دارد. در تاریخ مطالعات شهری کشور، دوره‌هایی را می‌توان یافت که ارتباط میان جامعه‌شناسان و شهرسازان، هم در طرح مسائل شهری و هم در آموزش دانشگاهی، حضوری جدی داشت. امروز نیز جامعه‌شناسی شهری و مطالعات اجتماعی شهر فعال‌اند؛ مسئله این است که پیوند میان جامعه‌شناسان و شهرسازان، در مقایسه با ظرفیت و تجربه تاریخی این ارتباط، کم‌رنگ‌تر به نظر می‌رسد. بازخوانی این سابقه می‌تواند به فهم چگونگی شکل‌گیری این فاصله و راه‌های کاهش آن کمک کند.

برای فهم این مسیر، باید به مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران بازگردیم؛ جایی که مطالعات شهری و مطالعات روستایی و عشایری، در کنار یکدیگر، بخشی از یک سنت پژوهشی گسترده‌تر را شکل می‌دادند. در ساختار این مؤسسه، کاظم ودیعی مسئول حوزه مطالعات روستایی و عشایری بود و شاپور راسخ حوزه مطالعات شهری را دنبال می‌کرد. اهمیت این تجربه فقط به نام افراد یا گروه‌های پژوهشی محدود نمی‌شد؛ مسئله، نوعی نگاه بود که شهر را از جامعه جدا نمی‌کرد. برای شناخت تحولات شهر، روستا و جامعه عشایری باید مهاجرت، دگرگونی‌های

اقتصادی و تغییرات اجتماعی را نیز در نظر گرفت.

در این نگاه، شهر نه ظرفی خالی برای استقرار جمعیت، بلکه بخشی از فرایندهای اجتماعی و تاریخی بود؛ جایی که تغییرات اقتصاد، خانواده، فرهنگ و مناسبات قدرت در آن دیده می‌شد. امروز می‌توان پرسید چه بر سر این سنت آمده است؟ چرا ارتباط میان جامعه‌شناسی و شهرسازی، با وجود اهمیت مسائل اجتماعی در برنامه‌ریزی شهری، در برخی عرصه‌های آموزشی و حرفه‌ای کم‌رنگ‌تر شده است؟ آیا مسئله فقط تغییر ساختارهای دانشگاهی است یا باید در شیوه تعریف مسائل شهری و مرزبندی میان رشته‌ها نیز به دنبال پاسخ گشت؟

یکی از راه‌های فهم این پرسش، بازگشت به تاریخ شکل‌گیری رشته شهرسازی در ایران است. شهرسازی بخشی از هویت اولیه خود را در فاصله‌گرفتن از نگاهی پیدا کرد که شهر را عمدتاً از منظر معماری، فرم، ساختمان و سازمان فضایی می‌دید.

یکی از راه‌های فهم این پرسش، بازگشت به تاریخ شکل‌گیری رشته شهرسازی در ایران است. شهرسازی بخشی از هویت اولیه خود را در فاصله‌گرفتن از نگاهی پیدا کرد که شهر را عمدتاً از منظر معماری، فرم، ساختمان و سازمان فضایی می‌دید. معماری بیشتر با بنا و فضای ساخته‌شده سروکار دارد؛ حال آنکه شهر چیزی فراتر از کنار هم قرارگرفتن بناهاست. شهرسازی قرار بود این فاصله را پر کند: از ساختمان به محله، از محله به شهر و از فرم کالبدی به روابط پیچیده‌ای که درون آن شکل می‌گیرند.

در روایت تاریخ آموزش شهرسازی، به تأکیدهای مهندس هوشنگ سیحون بر ضرورت توجه به نیازهای جامعه و پیش‌بینی تحولات برمی‌خوریم. چنین نگاهی ما را به قلمرو علوم اجتماعی می‌کشاند. مگر می‌شود درباره نیازهای جامعه تصمیم گرفت، اما ندانست جامعه چگونه زندگی می‌کند؟ یا برای شهر آینده نقشه کشید، اما از ساکنان آن فقط آمار جمعیت و تراکم ساختمانی در اختیار داشت؟

یکی از نمونه‌های مهم این پیوند، نخستین سمینار بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران است که در اردیبهشت ۱۳۴۱ به همت مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد. در این سمینار، جامعه‌شناسان و پژوهشگران علوم اجتماعی مسائل تهران را بررسی کردند؛ شهری که رشد جمعیت، مهاجرت، گسترش کالبدی و کمبود زیرساخت‌ها، مسائل تازه‌ای پیش روی آن گذاشته بود. اهمیت این رویداد در آن بود که تهران نه فقط از منظر ساخت‌وساز و توسعه کالبدی، بلکه به‌مثابه مسئله‌ای اجتماعی مورد بحث قرار گرفت.

اهمیت سمینار به حضور دانشگاهیان محدود نبود. نمایندگان محلی، از جمله نماینده بهجت‌آباد، نیز در آن حضور داشتند. این تجربه را می‌توان نمونه‌ای قابل‌توجه از حضور نمایندگان جامعه در گفت‌وگوهای مربوط به شهر دانست. امروز که مشارکت شهروندان به مفهومی پرتکرار در ادبیات مدیریت شهری تبدیل شده، یادآوری این تجربه نشان می‌دهد که توجه به صدای مردم در گفت‌وگو درباره شهر، سابقه‌ای قدیمی‌تر از ادبیات جدید حکمرانی شهری در ایران دارد.

مباحث مطرح شده در این سمینار بر نگاه برخی دست‌اندرکاران برنامه‌ریزی شهری، از جمله عبدالعزیز فرمانفرماییان، نیز تأثیر گذاشت و در شکل‌گیری طرح جامع تهران در سال ۱۳۴۹، تهیه‌شده با همکاری ویکتور گروئن، بازتاب‌هایی داشت. البته

این تأثیر به معنای غلبه نگاه اجتماعی بر تمام ابعاد برنامه‌ریزی نبود و ابعاد جمعیت‌شناختی جایگاه پررنگ‌تری داشتند. بااین‌حال، این تجربه نشان می‌دهد که گفت‌وگوهای اجتماعی می‌توانند بر صورت‌بندی مسائل و برنامه‌ریزی شهری اثر بگذارند.

یک سال بعد، در آذر ۱۳۴۲، دوره عالی شهرسازی در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران آغاز شد. در کتاب مواجهه با شهر: از دریچهٔ رشته و حرفه شهرسازی در ایران از بدو تأسیس تا ۱۳۵۹، حامد ولدخانی در فصل دوم کتاب به تاریخ شکل‌گیری این رشته و تعامل میان حوزه‌های فکری و حرفه‌ای می‌پردازد. شکل‌گیری شهرسازی را نمی‌توان جدا از گفت‌وگو میان این حوزه‌ها فهمید؛ حضور چهره‌هایی چون مهندس هوشنگ سیحون و مشارکت جامعه‌شناسانی همچون جمشید بهنام در بحث‌های شهری، نشانه‌ای از پیوند دانش فنی و شناخت اجتماعی بود. این تعامل در آموزش دانشگاهی نیز ادامه یافت و جامعه‌شناسانی چون شاپور راسخ و غلامعباس توسلی در تدریس و انتقال دانش اجتماعی به حوزه شهرسازی نقش داشتند. اهمیت این تجربه در آن است که شهرسازی از همان سال‌های آغازین، صرفاً دانشی برای سازمان‌دهی کالبد شهر نبود؛ شناخت جامعه، نیازهای اجتماعی و دگرگونی‌های زندگی شهری نیز در افق آن قرار داشت. این سابقه یادآور می‌شود که ارتباط جامعه‌شناسی و شهرسازی نه ضرورتی تازه، بلکه بخشی از تجربه تاریخی شکل‌گیری این رشته در ایران بوده است.

اما اگر شهرسازی برای پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه شکل گرفت و جامعه‌شناسان نیز از سال‌های آغازین در آموزش آن حضور داشتند، چرا امروز این پیوند در برخی عرصه‌ها کم‌رنگ‌تر شده است؟ چرا هنوز باید برای ضرورت حضور جامعه‌شناسی در آموزش و برنامه‌ریزی شهری استدلال کنیم؟

برای پاسخ، کافی است به مسئله مسکن در تهران نگاه کنیم. قیمت زمین، تعداد واحدهای مسکونی، تراکم ساختمانی و فاصله سکونتگاه‌ها از مراکز اشتغال را می‌توان اندازه گرفت؛ اما این اعداد به‌تنهایی توضیح نمی‌دهند چرا خانواده‌ای ناچار می‌شود محله‌ای را که سال‌ها در آن زندگی کرده ترک کند، چرا جوانی با تحصیلات دانشگاهی و شغلی نسبتاً پایدار از اجاره خانه‌ای مستقل ناتوان است، یا چرا محله‌ای با ساختمان‌های نوساز نمی‌تواند در ساکنانش احساس تعلق ایجاد کند.

فهم این مسائل به دانشی نیاز دارد که میان اقتصاد، سیاست‌های شهری، روابط اجتماعی و تجربه روزمره مردم پل بزند. جامعه‌شناسی شهری قرار نیست جای دانش فنی را بگیرد؛ قرار است کمک کند نقشه شهر را با زندگی ساکنانش اشتباه نگیریم.

شهر فقط آن چیزی نیست که ساخته شده، بلکه آن چیزی هم هست که مردم از آن می‌سازند. میدان در نقشه، فضای عمومی است؛ اما در زندگی روزمره ممکن است محل معاش، دیدار، اعتراض یا استراحت باشد. پیاده‌رو برای شهرساز مسیر حرکت عابران است، برای دست‌فروش محل کسب درآمد و برای زنی که شب به خانه بازمی‌گردد، مسئله امنیت و امکان حضور در شهر. پارک هم برای خانواده‌ای که خانه کوچکی دارد و از تفریح‌های پرهزینه محروم است، چیزی فراتر از مساحت فضای سبز و تعداد درختان است.

از همین رو، علوم اجتماعی نباید پس از تصمیم‌گیری و بروز اعتراض‌ها به پروژه‌های شهری فراخوانده شود؛ گویی قرار است پس از پایان ساخت‌وساز، برای پیامدهای اجتماعی آن نسخه بپیچد. شناخت جامعه باید از همان ابتدای تعریف مسئله، تدوین برنامه و طراحی مداخله حضور داشته باشد.

بخشی از کم‌رنگ‌شدن این پیوند را می‌توان در مرزبندی‌های دانشگاهی جست‌وجو کرد؛ جایی

که رشته‌ها در قلمروهای جداگانه مستقر می‌شوند و گفت‌وگو میان آن‌ها به همکاری‌های موردی استادان واگذار می‌شود. جامعه‌شناسی شهری در یک گروه، شهرسازی در گروهی دیگر و برنامه‌ریزی شهری در دانشکده‌ای جداگانه تدریس می‌شود؛ بی‌آنکه همیشه پلی پایدار میان این قلمروها وجود داشته باشد.

البته نمی‌توان گفت این سنت کاملاً از میان رفته یا در همه دانشگاه‌ها به یک اندازه تضعیف شده است؛ چنین داوری‌ای به بررسی دقیق برنامه‌های درسی و تحولات آموزشی نیاز دارد. بااین‌حال، فاصله میان اهمیت مسائل اجتماعی شهر و میزان ارتباط رشته‌های مرتبط، پرسشی جدی پیش می‌کشد: آیا شهر را هنوز مسئله‌ای مشترک می‌دانیم یا هر رشته در اتاق تخصصی خود مشغول حل تکه‌ای از آن است؟

بازخوانی تاریخ آموزش شهرسازی در دانشگاه تهران و دانشگاه ملی ایران، صرفاً ادای احترام به پیشگامان نیست؛ فرصتی برای اندیشیدن به امروز است. اگر در دهه ۴۰ سمینار بررسی مسائل اجتماعی تهران استادان حوزه‌های مختلف و نمایندگان محلی را گرد هم آورد و جامعه‌شناسان در شکل‌گیری آموزش شهرسازی نقش داشتند، امروز چگونه می‌توان این پیوند را دوباره به بخشی پایدار از آموزش و پژوهش شهری تبدیل کرد؟

پاسخ، به برگزاری چند نشست مناسبتی یا افزودن یک درس اختیاری محدود نمی‌شود. بازنگری در سرفصل‌ها، همکاری مستمر گروه‌های دانشگاهی، حضور جامعه‌شناسان در فرایندهای آموزش و طراحی شهری و جدی‌گرفتن پژوهش میدانی ضروری است. جامعه‌شناسان نیز باید از فاصله‌گرفتن از مسائل عینی شهر بپرهیزند و نشان دهند نظریه‌ها چگونه می‌توانند به فهم بهتر مسائل و تصمیم‌گیری‌های شهری کمک کنند.

روز جهانی شهر فرصتی است برای دیدن شهر از زاویه‌های گوناگون: از نگاه معمار، شهرساز، جامعه‌شناس، اقتصاددان، برنامه‌ریز و جغرافی‌دان، و نیز از منظر ساکن محله، دست‌فروش، کودک و سالمند؛ کسانی که هر روز شهر را زندگی می‌کنند. این نگاه‌ها قرار نیست همیشه به یک نتیجه برسند؛ کافی است هیچ‌کدام تصور نکنند تمام حقیقت شهر را در اختیار دارند.

شاید بهترین راه گرامی‌داشت این روز، گشودن فضایی برای گفت‌وگو میان رشته‌ها، دانشگاه و جامعه، و میان کسانی باشد که شهر را طراحی می‌کنند و کسانی که در آن زندگی می‌کنند. شهر فقط موضوع مطالعه ما نیست؛ محل زندگی مشترک ماست. برای شناخت آن، باید از مرزهای تخصصی بیرون بیاییم، به تجربه دیگران گوش بسپاریم و بپذیریم که هیچ نقشه‌ای، به‌تنهایی، تمام شهر نیست.

شهر فقط آن چیزی نیست که ساخته شده، بلکه آن چیزی هم هست که مردم از آن می‌سازند. میدان در نقشه، فضای عمومی است؛ اما در زندگی روزمره ممکن است محل معاش، دیدار، اعتراض یا استراحت باشد. پیاده‌رو برای شهرساز مسیر حرکت عابران است، برای دست‌فروش محل کسب درآمد و برای زنی که شب به خانه بازمی‌گردد، مسئله امنیت و امکان حضور در شهر.

جدول ۲-۱: دروس تئوری دوره عالی شهرسازی در دو سال تحصیلی ۱۳۴۵-۱۳۴۳ (برابر با چهار نیمسال)[1]

	سال اول	سال دوم
دو ساعت در هفته	تئوری عمومی شهرسازی (دکتر امیرحسین گلستانی)	تئوری عمومی شهرسازی (دکتر امیرحسین گلستانی)
	تاریخ شهرسازی (دکتر محمدامین میرفندرسکی)	تاریخ شهرسازی (دکتر محمدامین میرفندرسکی)
	جامعه‌شناسی شهری (دکتر جمشید بهنام)	جامعه‌شناسی شهری (دکتر جمشید بهنام)
	جغرافیای شهری[2] (مهندس خاچیک بابلویان)	جغرافیای شهری (مهندس خاچیک بابلویان)
	تأسیسات شهری[3] (دکتر کیومرث ایزدی)	تأسیسات شهری (دکتر کیومرث ایزدی)
یک ساعت در هفته	باغسازی و فضای سبز شهری (مهندس سیحون)	اقتصاد شهری (دکتر عزیزالله راسخ، دکتر سهراب فیروزیان)
	بهداشت عمومی (دکتر محمد طباطبائی)	قوانین و مقررات شهری (دکتر مهدی کی‌نیا)
مجموع	۱۲ ساعت	۱۲ساعت

تصویر شماره ۱



شکل ۲-۱: سخنرانی مهندس سیحون در مراسم گشایش دوره عالی شهرسازی، سوم آذر ۱۳۴۲[4]؛ حاضرین در عکس از راست: دکتر محمدامین میرفندرسکی، دکتر مهدی کی‌نیا، دکتر جمشید بهنام، دکتر امیرحسین گلستانی، مهندس دیتریش شور، دکتر منوچهر و هوشنگ مرجان، دکتر ایرج اعتصام، مهندس هوشنگ سیحون (کلاس شمارهٔ سه ساختمان مرکزی دانشکده هنرهای زیبا)

تصویر شماره ۲

پیش از آن‌که شهری در جهانی زاده شود.

سلمی م.قاضی، دانش‌آموخته معماری و دانشجوی دکتری توسعه اجتماعی دانشگاه تهران

معماری در میان مردم معمولاً با نما شناخته می‌شود، با سنگ و شیشه، گاهی بعضی فرم را هم می‌شناسند و تصور می‌کنند فرم همان معماری است. از این گذشته واژه معماری را در ترکیب با واژگانِ دیگری هم شنیده‌ایم، برای مثال معماری سلول، معماری کامپیوتر و موارد دیگری که در آن عمدتاً از معماری به جای واژه ساختار استفاده می‌شود. در این میان ترکیب واژگانی جالبِ توجهی وجود دارد، معماری شهر، از جمله ترکیب‌هایی که می‌تواند موضوع طراحی و یا ایده ساختاریِ کلی‌نگری را مطرح کند، هر دو جنبه‌ی تحلیل، قابل توجه و حتی قابل پیوند به یکدیگر است. اگر بخواهیم از دیدی فرم‌گرایانه نسبت به شهر چشم‌پوشی کنیم، می‌توانیم شهر را مجموعه‌ای ببینیم که در آن صور مادی نه فقط جزئی از هویت شهر بلکه بازتاب نیروهای اجتماعی هم هستند.

برای درک صحیح این موضوع باید چند پرسش اساسی را از هم جدا کنیم: اول این‌که بناها چطور کنار هم می‌نشینند و شهرها را می‌سازند؟ زمانی که این پرسش را مطرح می کنیم باید بدانیم شهر تاریخی فراتر از اکنون دارد. از بررسی سکونتگاه‌های کوچک و قدیمی شهری می‌توان به سه ویژگی کلیدی اشاره کرد: اول مناطقی که ساخته نشده‌اند، عرض‌های متفاوتی دارند و این بیشتر به نداشتن الگوهای یکسان برای زیستن اشاره می‌کند، ویژگی دوم: وجود حلقه‌های تکرارشونده راه‌ها است، این حلقه‌ها ایجاد راه‌های جایگزین را ممکن ساخته است و مورد آخر مجاورت هر فضای خالی با ورودی دست‌کم یک سکونتگاه است. مطالعه این ساختار حلقه‌ای- مهره‌ای در واقع توجه به یک قاعده ساده فضایی است، این که فضاها چگونه با یکدیگر پیوند برقرار می‌کنند و درسی مهم است برای معمارها که عناصر موجود درشهر تنها محصول تصمیمات معمار نیست. پس همین حالا پرسش دوم شکل می‌گیرد: قوانین گذار از جامعه چگونه شهرهای ما را می‌سازد؟ این‌جا وارد لایه‌ای پیچیده‌تر می‌شویم، این‌که جوامع هستند که محیط فضایی خود را شکل می‌دهند تا فرهنگ فضایی بسازند و مهم است که بدانیم که فضا ظرفی تهی نیست، این‌جا با مسائل زیادی مواجهیم، یکی فرم و جنس و مصالح و چیدمان است و دیگری نیروهایی که اولی پدید می‌آورند، نیروهایی که اغلب تصور می‌شوند که

مبتنی بر ارزش‌های اجتماعی است یا فن‌گرا و دانش‌محور است اما هانری لوفور به ما درس بزرگ‌تری هم می‌دهد: نیروهایی که سیاسی است، مبتنی بر انتفاع و سود و آرایش قدرت است، قدرت است که می‌تواند ارزش‌ها را بسازد و دانش را تجاری کند و در آن نفوذ کند، قوانین شهری را دستکاری کند و شهر را از آن خود کند. از این نظرگاه نسبت معماری و شهر هرگز نسبتی فن‌سالارانه و هنرمندانه و یا حتی کارکردگرایانه نیست. و پرسش آخر، چگونه این فرهنگ فضایی دگرگون می‌شود؟ یکی از پاسخ‌های احتمالی به این پرسش مهم و در خورِتوجه ساخت امکان هم‌حضوری‌ها و برخورهاست میدانی که می‌تواند جامعه‌ای مجازی بسازد، میدانی که محصول اجتناب‌ناپذیر فضا است و تقویت آن نقطه‌ی شروع دگرگونی‌ها. این نقطه‌ها می‌تواند از یک شهرگردی ساده شروع شود، از نقد کردن، از گفت‌و گو کردن و یا حتی شورش کردن، هرچه باشد همه این‌ها محصول خود فضا است و همه این‌ها می‌توانند فضا را دگرگون کنند و بچرخانند و برگردانند، می‌توانند در اثری واپس‌گرایانه ظهور کنند و یا برشی از آینده باشد، هر کدام که برآیند بیشتری داشته باشد.

آن‌چه در این سه پرسش نهفته است، در حقیقت یک دعوی است: شهر محصولی نیست که پس از اندیشیدنِ جامعه ساخته شود؛ خودِ سازوکارِ اندیشیدنِ جامعه است. صورت مادی شهر نه پوسته‌ای بر تن نیروها، بلکه یکی از نیروهاست و این نیرو، چنان‌که لوفور نشان می‌دهد، می‌تواند پیش از هر چیز سیاسی باشد.

اگر بخواهیم از دیدی فرم‌گرایانه نسبت به شهر چشم‌پوشی کنیم، می‌توانیم شهر را مجموعه‌ای ببینیم که در آن صور مادی نه فقط جزئی از هویت شهر بلکه بازتاب نیروهای اجتماعی هم هستند.

قدرت نه در بیرون فضا، بلکه در همان نسبتی نشسته است که یک خیابان را به میدان و یک در را به گذرگاه پیوند می‌دهد. از این حیث، معماری دیگر نمی‌تواند خود را حرفه‌ای بی‌طرف بشمارد که به سفارش پاسخ می‌دهد؛ هر تصمیم فضایی، پیش از آن‌که راه‌حل باشد، موضع است. فضا سازنده میدانی که از پیش، برخوردها را ممکن یا ناممکن می‌کند واین نقطه امکان، همان جایی است که دگرگونی از آن آغاز می‌شود، همان جایی که معماری می‌تواند تلاشی برای تعییر بازی‌ها داشته باشد. پرسش، دیگر بر سر شکل شهر نیست؛ بر سر آن است که این شکل، چه جهانی را ممکن می‌کند و چه جهانی را از پیش ناممکن می‌سازد.

تک‌صدایی شهر
شهر، تصویر چه کسانی را بازتاب می‌دهد؟

روشا جعفری، دانشجوی کارشناسی سیاست‌گذاری اجتماعی دانشگاه تهران

در ماه‌های پس از جنگ چهل‌روزه، سیمای برخی خیابان‌ها و میدان‌های شهر معنای متفاوتی پیدا کرده است. شعارهایی که در اعتراضات دی‌ماه روی دیوارها نوشته شده بودند، حالا در بعضی نقاط زیر رنگ و خط‌خوردگی پنهان شده‌اند. در مقابل، شعارها و تصاویر تازه‌ای در گوشه‌وکنار شهر دیده می‌شوند؛ از «مرگ بر پهلوی» روی سطل‌های زباله تا «رهبر شهید، راهت ادامه دارد» بر دیوارها و بنرها. در میدان‌های اصلی نیز پرچم‌ها، موکب‌ها و تجمع‌هایی برپاست که گاهی با بسته‌شدن مسیرها و صدای بلند موسیقی و سخنرانی تا ساعات پایانی شب همراه می‌شود در فضاهایی که خانه و زندگی روزمره مردم هستند.

مسئله فقط محتوای این شعارها یا برگزاری این تجمع‌ها نیست؛ بلکه تصویری است که از شهر ساخته می‌شود. تصویری که در آن، برخی نشانه‌ها و روایت‌ها حضوری پررنگ دارند و تجربه‌ها و صداهای دیگر کمتر به چشم می‌آیند.

فقط شکل فیزیکی شهر معنا نمی‌سازد. نشانه‌ها، تصاویر، شعارها و شیوه استفاده از فضاهای عمومی نیز در ساختن تصویری که از شهر داریم نقش دارند. هنری لوفور، جامعه‌شناس فرانسوی، در کتاب تولید فضا بر این نکته تأکید می‌کند که فضا صرفاً ظرفی خالی برای وقوع رویدادهای اجتماعی نیست، بلکه در بستر روابط اجتماعی تولید می‌شود.

از این منظر، آنچه در خیابان‌ها و میدان‌ها دیده و شنیده می‌شود، فقط بخشی از زندگی شهر نیست؛ در شکل‌دادن به معنای آن نیز سهم دارد. شعارهای روی دیوارها، تصاویر نصب‌شده در میدان‌ها و تجمع‌هایی که فضای عمومی را برای مدتی به خود اختصاص می‌دهند، همگی در این فرایند نقش دارند. تکرار بعضی نشانه‌ها می‌تواند یک روایت را در سیمای شهر برجسته‌تر کند و بر چگونگی تجربه آن اثر بگذارد. بنابراین، برای فهم شهر باید به آنچه در فضای عمومی حضور دارد و شیوه این حضور نیز توجه کرد.

شعارهای دی‌ماه را بیشتر روی دیوارها می‌شد دید؛ اما نشانه‌های تازه در قالب‌های متنوع‌تری در فضای شهر حضور دارند؛ از بیلبوردها و بنرها گرفته تا دیوارها و پرچم‌ها. این تفاوت فقط به محتوای شعارها مربوط نیست، بلکه به میزان و گستردگی حضور آن‌ها در چشم‌انداز شهر نیز بازمی‌گردد.

از سوی دیگر، تجمع‌ها، سخنرانی‌ها، موسیقی بلند و بسته‌شدن مسیرها نشان می‌دهند که حضور در فضای عمومی صرفاً به آنچه روی دیوارها نوشته یا بر تابلوها نصب می‌شود محدود نیست. صداهایی که در خیابان شنیده می‌شوند و برنامه‌هایی که برای مدتی میدان‌ها و مسیرهای شهری را به خود اختصاص می‌دهند نیز بر تجربه روزمره شهروندان اثر می‌گذارند. فضای عمومی هم دیده می‌شود و هم شنیده، هم محل عبور و زندگی روزمره است و هم می‌تواند به صحنه نمایش و بیان یک روایت تبدیل شود.

بااین‌حال، پررنگ‌شدن یک روایت در فضای عمومی لزوماً به معنای بازتاب تمام شهر نیست.

هنگامی که مجموعه‌ای از شعارها و نمادها در نقاط مختلف تکرار می‌شود، ممکن است تصویری شکل بگیرد که در آن یک روایت بیش از روایت‌های دیگر به چشم می‌آید و شنیده می‌شود درحالی‌که شهروندان تجربه‌ها، دغدغه‌ها و دیدگاه‌های یکسانی ندارند. میزان حضور یک روایت در فضای عمومی را نمی‌توان معادل میزان همراهی ساکنان شهر با آن دانست. همان‌طور که از کمتر دیده‌شدن یک روایت نیز نمی‌توان نتیجه گرفت که آن تجربه یا دیدگاه در میان مردم وجود ندارد.

شهر فقط محل سکونت نیست؛ فضایی است که آدم‌ها در آن زندگی روزمره‌شان را می‌گذرانند، خاطره می‌سازند و احساس می‌کنند به جایی تعلق دارند. این احساس لزوماً به معنای موافقت با همه‌چیز یا هم‌نظر بودن با دیگران نیست. فرد می‌تواند با دیدگاه‌های رایج در شهرش مخالف باشد و همچنان خود را بخشی از آن بداند. بااین‌حال، تجربه شهر فقط به محل زندگی محدود نمی‌شود، به این هم مربوط است که افراد تا چه اندازه می‌توانند خود و تجربه‌هایشان را در فضای مشترک بازشناسند.

پژوهشی با عنوان «Knowing My Way around» که در سال ۲۰۲۵ در مجله‌ی Identity منتشر شده، رابطه میان فضاهای شهری و احساس تعلق مهاجران در چهار شهر آلمان را بررسی کرده است. پژوهشگران با ۳۶ مهاجر مصاحبه کرده‌اند و نشان داده‌اند که تجربه فضاهای مختلف، از جمله فضاهای آشنا، چندفرهنگی یا طردکننده می‌تواند با احساس تعلق یا بیگانگی ارتباط داشته باشد. البته به این نکته باید توجه کرد که این پژوهش درباره مهاجران در آلمان است و نمی‌توان نتایج آن را مستقیماً به شهرهای ایران تعمیم داد.

از این منظر می‌توان پرسید که اگر فضای عمومی به‌طور مداوم حامل نشانه‌ها و روایت‌هایی باشد که تجربه بخشی از ساکنان را بازتاب نمی‌دهند، چه فاصله‌ای میان تصویر عرضه‌شده از شهر و تجربه زیسته آنان شکل می‌گیرد. مسئله صرفاً موافق یا مخالف بودن با یک شعار نیست؛ بلکه این است که آیا افراد می‌توانند در فضای مشترک شهر، جایی برای تجربه‌ها و دیدگاه‌های متفاوت خود نیز ببینند؟ چنین فاصله‌ای ممکن است بر احساس تعلق بعضی از ساکنان اثر بگذارد.

شهر را نمی‌توان در تصویر یک گروه، یک روایت یا مجموعه‌ای از نمادها خلاصه کرد. آنچه بر دیوارهایش نقش می‌بندد، آنچه در میدان‌هایش برپا می‌شود و صداهایی که در فضاهای عمومی شنیده می‌شوند، همگی در ساختن معنای شهر سهم دارند؛ اما هیچ‌کدام به‌تنهایی نماینده‌ی تمام تجربه‌های کسانی نیستند که در آن زندگی می‌کنند.

مسئله، حضور یک روایت در شهر نیست، بلکه نسبتی است که میان این حضور و تکثر زندگی شهری برقرار می‌شود. شاید نتوان تنها با نگاه‌کردن به خیابان‌ها درباره‌ی احساس تعلق ساکنان حکم قطعی داد، اما می‌توان پرسید که فضای عمومی تا چه اندازه امکان دیده‌شدن و حضور روایت‌های گوناگون را فراهم می‌کند. شهر، پیش از آنکه تصویر یک گروه یا یک روایت باشد، فضای مشترک زندگی کسانی است که در آن روزگار می‌گذرانند.

منابع

- لوفور، هانری(۱۳۷۰). تولید فضا. ترجمه انگلیسی دونالد نیکلسون‌اسمیت. آکسفورد.

- Dudena, G. S., Reiter, J., Bauer, C., Haslinger, C., Mroz, M., & Rohmann, A. (2025). Knowing My Way around: The Role of Urban Spaces for Migrant Identity Content and Sense of Belonging in Germany. Identity.